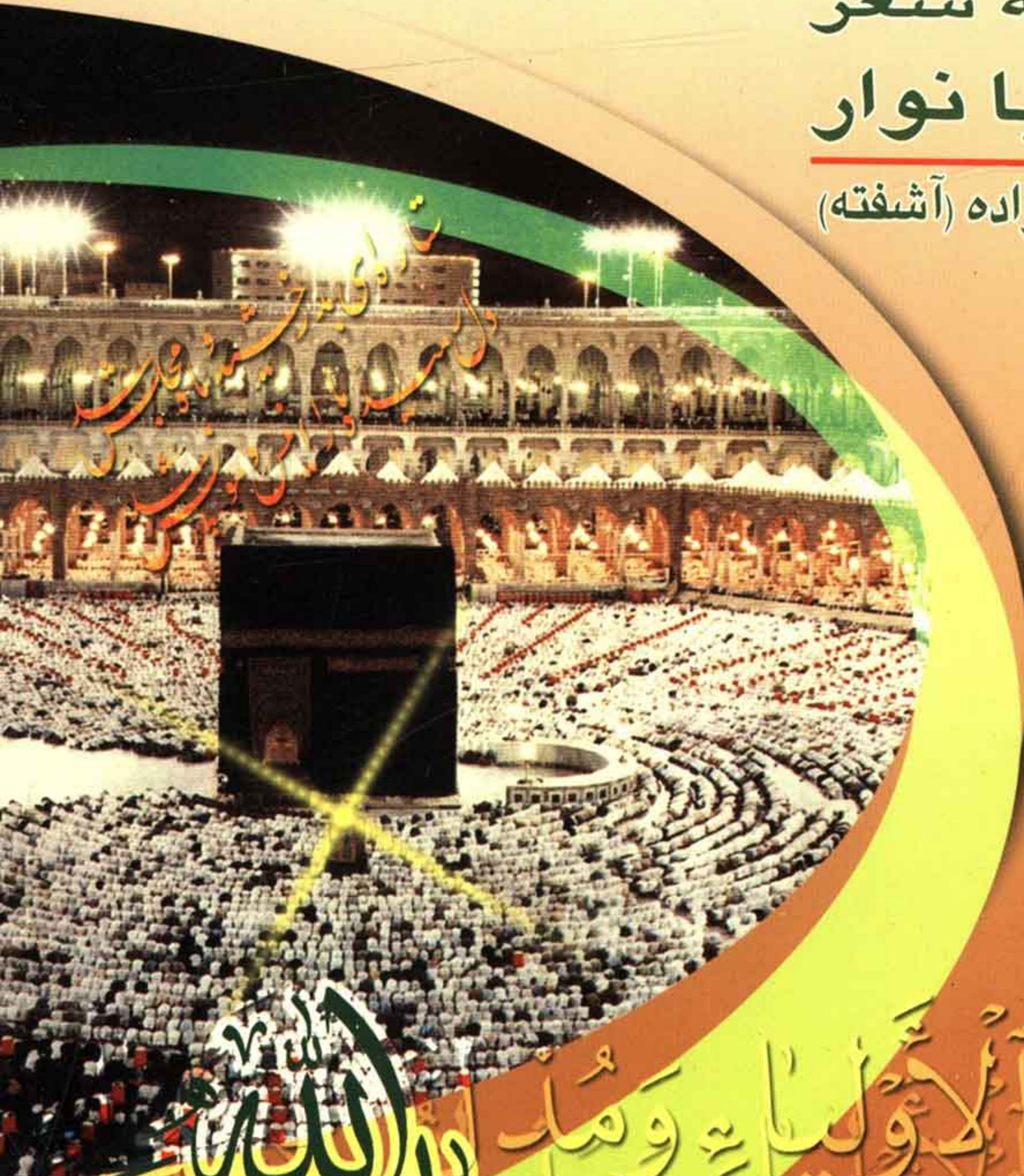


# جمعه سبز انتظار

مجموعه شعر

همراه با نوار

جعفر رسول زاده (آشفته)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# جمعة سبز انتظار

مجموعه شعر و سرود

تقديم به محضر مبارک حجة بن الحسن العسكري  
امام زمان روحنا فداہ

انجمن شعر مذهبى - کاشان

به انتخاب:

جعفر رسولزاده آشفته

رسول زاده، جعفر، ۱۳۳۱ - گردآورنده.

جمعه سبز انتظار: مجموعه شعر و سرود انجمن  
شعر مذهبی - کاشان / مولف جعفر رسول زاده - قم:  
الطیّار، ۱۳۸۱.  
۲۰۸ ص.

ISBN 964-7653-23-9 ۵۵۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.  
۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق -  
- شعر. ۲. شعر فارسی - - مجموعه‌ها. ۳. شعر  
مذهبی - - مجموعه‌ها. الف. انجمن شعر مذهبی کاشان.  
ب. عنوان: مجموعه شعر و سرود انجمن شعر مذهبی -  
کاشان. ج. عنوان.

۸۵۱/۰۰۸۳۵۱

PIR۴۰۷۲/۵/۳۳,۴۷

۴۱۳۷۱-۸۱م

کتابخانه ملی ایران



«دفتر انتشارات الطیّار»

«جمعه سبز انتظار»

جعفر رسول زاده

۳۰۰۰

زمستان ۸۱

۲۰۸ صفحه

الطیّار

بهمن (برقی)

بیان (مسجدی)

۸۵۰۰ ریال

۹۶۴-۷۶۵۳-۲۳-۹

گردآورنده:

تیراز:

چاپ دوم:

قطع رقعی:

ناشر:

چاپ:

لیتوگرافی:

قیمت:

شابک:

مرکز پخش: قم - تلفن: ۶۶۰۶۶۷۴، تلفکس: ۶۶۰۶۸۴۴، همراه: ۰۹۱۱۲۵۲۱۵۲۸

«جميع حقوق برای نشر الطیّار محفوظ است»

## فہرست مطالب

۹	نوید نبوی
۱۵	محراب جمکران «امین»
۱۶	تضمین غزل «محراب جمکران» سید محمود علوی نیا «آتش»
۱۹	چشمہ سار ندبہ حاج عباس حداد
۲۲	در ولادت امام زمان «عج» امیر ایزدی ہمدانی
۲۸	قصیدہ نور «امیر ایزدی ہمدانی»
۳۲	گل انتظار جہانبخشی
۳۶	طلیعیہ نور جعفر رسول زادہ (آشفته)
۳۹	غزل مثنوی آئینہ جعفر رسول زادہ (آشفته)
۴۲	حدیث عشق جعفر رسول زادہ (آشفته)
۴۶	آواز خدایی مہدی فرجی
۵۰	ترجمہ دعای فرج جعفر رسول زادہ (آشفته)
۵۲	دعای عہد جعفر رسول زادہ (آشفته)
۵۴	زخمی صبور سید علی اصغر موسوی چارحدی (سعا)
۵۵	«یا اباصالح (عج)» سعید قاسمی فلاورجانی (خادم)
۵۶	بی تو نسترن قدرتی - سمنان
۵۷	بازا امیر علی مصدق
۵۸	پروانہ می خواہد مرا وحید نقوسان تفرشی
۵۹	مہر درخشان مرحوم حاج محمد وارستہ

- ۶۲ ..... سبزینه «فاطمی» سید محمد سادات اخوی
- ۶۵ ..... بشارت میرهاشم میری - همدان
- ۶۶ ..... در آینه فتح حضرت امام خمینی (ره)
- ۶۷ ..... مشعل دین شهریار یاربخت «نوذر، اصفهانی»
- ۶۹ ..... محرم راز حسین حمیدی (نسیم)
- ۷۰ ..... دیدار سیروس شجاعی فر
- ۷۱ ..... میلاد شهنشاه جهان داوود سبوحی - سرخه
- ۷۲ ..... بر بام فلک سیروس شجاعی فر
- ۷۳ ..... سوار می آید دکتر محمد حسن شجاعی فرد
- ۷۵ ..... مولای من عبدالرضا کوهمال جهرمی
- ۷۶ ..... در پرده نهان چند؟! رضا قاسم زاده - هادیشهر
- ۷۸ ..... ای مهدی صاحب زمان «عج» محمد کریم جوهری - کرمانشاه
- ۸۰ ..... بر بساط قرب ملا محسن فیض کاشانی
- ۸۱ ..... فجرآور تکسوار محسن دهقان - سامان
- ۸۲ ..... کوکب رخشان حافظ
- ۸۳ ..... غزل انتظار حجت الاسلام بهجتی (شفق)
- ۸۵ ..... آینه در آینه یاور همدانی
- ۸۷ ..... کوکبه عدل صادق سرمد
- ۸۹ ..... آوای مهدی (عج)
- ۹۰ ..... بیا جواد تفویضی
- ۹۱ ..... خیزران م - باقری
- ۹۳ ..... باز جمعه‌ای گذشت حمیدرضا شکارسری
- ۹۴ ..... غزل مثنوی ای آفتاب ایرج شهباز - شاعری از افغانستان

۹۷	.....	امین
۹۷	.....	انتظار استاد مشفق کاشانی
۹۹	.....	ماہ بی نشان علیرضا قزوہ
۱۰۰	.....	جمال عالم آرا اکبر قلم سیاہ
۱۰۱	.....	عبدالحمید رحمانیان «پاکدل»
۱۰۲	.....	می گذرد محمد تقی جمالی
۱۰۳	.....	عبدالحمید رحمانیان «پاکدل»
۱۰۴	.....	صبح بی تو قیصر امین پور
۱۰۵	.....	داغ لاله قادری یولقون آغاچ - کویر
۱۰۷	.....	سرافرازترین (سائل لواسانی)
۱۰۸	.....	زیباترین بهانه دنیا حسن یعقوبی
۱۰۹	.....	عزل عزل به یاد تو... غلامرضا زربانویی
۱۱۰	.....	عبدالحمید رحمانیان «پاکدل»
۱۱۱	.....	خورشید صبح آدینه امیرعلی مصدق
۱۱۲	.....	گنجینه نهان عبدالمجید فرائی
۱۱۳	.....	عبدالحمید رحمانیان «پاکدل»
۱۱۴	.....	ای مهربان سروناز بهبهانی
۱۱۶	.....	یوسف مکه عباس سودائی
۱۱۷	.....	بهار یعنی... سالک سردرودی
۱۱۹	.....	موعودیه رضا اسماعیلی
۱۲۱	.....	نجیبانه محمود رزاقی (ارم)
۱۲۲	.....	مثل انبیاء کیومرث عباسی «قصری»
۱۲۴	.....	ناخدای باخدایان امیرعلی مصدق

- ۱۲۵ ..... شال سبز بهاران عباس براتی پور
- ۱۲۷ ..... توروزی خواهی آمد عباس رسولی املشی
- ۱۲۸ ..... مژده فردای روشن
- ۱۲۹ ..... صبح جمعه موعود کرج - محمدعلی جعفریان (عاشق)
- ۱۳۱ ..... گل منتظر عباس خوش عمل
- ۱۳۵ ..... وظایف مادر قبال امام علیه السلام
- ۱۳۸ ..... آفتاب جمعه سیدعلی اصغر تولیت «ذره»
- ۱۳۹ ..... عشق سرکش حزین لاهیجی
- ۱۴۱ ..... ای یار غایب از نظر احمد عزیزی
- ۱۴۶ ..... سپر خون خدامحسن حافظی
- ۱۴۸ ..... تا جمعه ظهور جعفر رسول زاده (آشفته)
- ۱۵۰ ..... تشنه جانان محمد جواد غفور زاده (شفق)
- ۱۵۲ ..... اشک شبانه کیومرث عباسی قصری
- ۱۵۴ ..... بیمار عشق حسن هارونی
- ۱۵۶ ..... ولادت امام زمان (عج) حاج سید رضا مؤید خراسانی
- ۱۶۸ ..... رایحه بهار جعفر رسول زاده (آشفته)
- ۱۷۰ ..... سنگ صبور جعفر رسول زاده (آشفته)
- ۱۷۳ ..... دسته گل بهشت جعفر رسول زاده (آشفته)
- ۱۷۵ ..... نغمه عشق جعفر رسول زاده (آشفته)
- ۱۷۷ ..... دعای عاشقان جعفر رسول زاده (آشفته)
- ۱۷۸ ..... عشق دلها جعفر رسول زاده (آشفته)
- ۱۷۹ ..... چشم جمعه جعفر رسول زاده (آشفته)
- ۱۸۰ ..... تبار تبارک جعفر رسول زاده (آشفته)

- ۱۸۲ ..... طاووس بهشت جعفر رسول زاده (آشفته)  
 ۱۸۴ ..... روح اجابت جعفر رسول زاده (آشفته)  
 ۱۸۵ ..... کشتی طوفانزده جعفر رسول زاده (آشفته)  
 ۱۸۷ ..... اباصالح جعفر رسول زاده (آشفته)  
 ۱۸۸ ..... سرود آغاز امامت امام زمان جعفر رسول زاده (آشفته)  
 ۱۹۰ ..... سرود التجا جعفر رسول زاده (آشفته)  
 ۱۹۲ ..... سرود انتظار جعفر رسول زاده (آشفته)  
 ۱۹۴ ..... سرود انتظار جعفر رسول زاده (آشفته)  
 ۱۹۶ ..... سرود انتظار جعفر رسول زاده (آشفته)  
 ۱۹۸ ..... سرود ولادت جعفر رسول زاده (آشفته)  
 ۲۰۰ ..... سرود ولادت جعفر رسول زاده (آشفته)  
 ۲۰۲ ..... «یا حسین تو» جعفر رسول زاده (آشفته)  
 ۲۰۴ ..... آب حیات جعفر رسول زاده (آشفته)  
 ۲۰۶ ..... پاره‌های دل محمود شریفی «کمیل»



## نوید نبوی

یازده نور پاک آمدند و رفتند. مردم عموماً قدر ندانستند. اینک امامت آخرین امام از نسل پاک مصطفی - که درود خدا بر او و خاندان پاکش باد - آغاز می شود. فشارها بر امام سخت تر است. همه مردم نوید پیامبر را به یاد دارند که با قیام حضرت قائم، مهدی موعود به تمامی ظلم و ستمها خاتمه داده می شود و عدالت در سرتاسر زمین حاکم می شود.

حکومت جائر عباسی، بیش از سایرین به این نوید نبوی توجه دارد و همین امر سبب شده تا فشارهای فرعونی بر خاندان عسکری علیهم السلام سخت تر شود. امام علیه السلام در سنین کودکی به منصب امامت نائل می شود و بر جنازه پاک پدر (امام حسن عسکری علیه السلام) نماز می گذارد.

خبر به خلیفه می رسد. گمان باطل او این است که می تواند با دسترسی به امام زمان از تحقق وعده الهی جلوگیری نماید.

اما خداوند این بار، مردم قدرناشناس را به غیبت حجت خویش آزمایش می کند. امتحانی سخت که از نهم ربیع الاول سال ۲۶۰ تا امروز، ۱۱۶۳ سال به طول انجامیده و خدا - فقط خدا - می داند تا کی به درازا کشیده خواهد شد!

آری این بار مردم قدر ناشناس، از حضور ظاهری امام بی بهره می شوند، تا زمانی که از خواب غفلت بیدار شده و همگی با هم از صمیم قلب، امامشان را صدا زنند تا با ظهور نورانی خود، پرده‌های شب تاریک را پاره کند و سپیده دولت عدالت الهی را آشکار سازد.

اما سخن از گذشته گفتن اگر آینده‌ساز نباشد، چندان مفید فایده نخواهد بود. اگر به غیبت طولانی امام عصر علیه السلام به دیده عبرت بنگریم و به درمان آن بیندیشیم، که خود می‌توانیم عاملی مؤثر در جهت آن درمان باشیم. در آن صورت، سخن از گذشته‌ها، مفید است.

اینک به گذشته‌های دور دست‌تر بنگریم، پیغمبری از پیامبران بنی اسرائیل مدت معینی را از امتش فرار کرده است، یعنی که امت لیاقت دیدار و حضور آن نبی را نداشتند. تنبیه باید سالها طول می‌کشید.

اما عالم بزرگوار، مردم آن سامان را به تضرع و زاری و درخواست از درگاه الهی دعوت می‌کند.

ناله‌ها به ثمر می‌نشینند و مدت‌ها از آن دوره تلخ غیبت کاسته می‌گردد. مجدداً مردم به سراغ آن عالم رفته و اعلام می‌دارند مدت باقیمانده نیز اگرچه کمتر از قبل است، اما به نوبه خود، زیاد است و برای ما بسیار سنگین و غیر قابل تحمل است. چه باید کرد؟ عالم می‌گوید: آن کنید که اول کردید.

مردم مجدداً به گریه و ناله و التماس به درگاه الهی می‌پردازند و دوباره رحم و

بخشش الهی شامل حال مردم می شود. تا آنگاه که پیغمبرشان ظاهر می شود.  
 آیا اینک نیز نباید دست تضرع به درگاه الهی دراز کرد و ظهور را از خداوند  
 طلب نمود؟!

آیا اینک نیز نباید شب و روز با کردار شایسته، منتظر ظهور باشیم و خواست  
 همگی ما تعجیل در فرج امام عصر (عج) باشد؟!  
 اینک دست‌ها را به دعا برمی داریم و ظهور موفور السرورشان را از درگاه  
 خداوند متعال عاجزانه تقاضا می کنیم.

# سروده‌ها

## محراب جمکران

دلم قرار نمی‌گیرد از فغان، بی‌تو  
ز تلخ‌گامی دوران نشد دلم فارغ  
چو آسمان مه‌آلوده‌ام ز تنگ‌دلی  
نسیم صبح نمی‌آورد ترانه شوق  
لب از حکایت شبهای تار می‌بندم  
چو شمع کشته ندارم شراره‌ای به زبان  
زی‌دلی و خموشی چو نقش تصویرم  
عقیق سرد به زیر زبان تشنه نهم  
گزارش غم دل را مگر کنم چو «امین»  
سپندوار ز کف داده‌ام عنان، بی‌تو  
ز جام عیش لبی تر نکرد جان، بی‌تو  
پر است سینه‌ام از آنده‌گران، بی‌تو  
سر بهار ندارند بلبلان، بی‌تو  
اگر امان دهم چشم خونفشان، بی‌تو  
نمی‌زند سخنم آتشی به جان، بی‌تو  
نمی‌گشایدم از بی‌خودی زبان، بی‌تو  
چو یادم آید از آن شکرین دهان، بی‌تو  
جدا ز خلق به محراب جمکران، بی‌تو

مقام معظم ولایت حضرت آیت الله خامنه‌ای

«امین»

## تضمین غزل «محراب جمکران»

رسید بر لبم از انتظار جان بی تو

شده است خسته هجران دل جهان بی تو

بیا که باور سبزم شود خزان بی تو

«دلم قرار نمی‌گیرد از فغان بی تو

سپندوار ز کف داده‌ام عنان بی تو»

دلی که نیست دمی از حضور غم فارغ

به دستهای تو خواهد شد از ستم فارغ

خوش آن زمان که نشینم ز بیش و کم فارغ

«ز تلخ کامی دوران نشد دلم فارغ

ز جام عیش لبی تر نکرد، جان بی تو»

همیشه منتظرت بوده‌ام ز تنگ‌دلی

قسم به روی تو فرسوده‌ام ز تنگ‌دلی

به غیر تو گله ننموده‌ام ز تنگ‌دلی

«چو آسمان مه‌آلوده‌ام ز تنگ‌دلی

پر است سینه‌ام از انده‌گران بی تو»

در اشتیاق تو گشته است سینه خانه شوق  
 شده است شعر من از مهر تو نشانه شوق  
 نمی خورد به هدف تیری از کمانه شوق  
 «نسیم صبح نمی آورد ترانه شوق  
 سر بهار ندارند بلبلان بی تو»  
 به عزم کوی شما کوله بار می بندم  
 دلی به آخر این انتظار می بندم  
 چو راه گریه بی اختیار می بندم  
 «لب از حکایت شبهای تار می بندم  
 اگر امان دهم چشم خونفشان بی تو»  
 رسید ز آه دلم استعاره‌ای به زبان  
 ز سوز سینه من شد اشاره‌ای به زبان  
 نمی شود غم دیرینه چاره‌ای به زبان  
 «چو شمع گشته ندارم شراره‌ای به زبان  
 نمی زند سختم آتشی به جان بی تو»  
 قفس شکسته، ولی پای بند زنجیرم  
 بیا که بی تو در این آشیانه می میرم  
 به قول خواجه شیراز «چیست تدبیرم؟»  
 «ز بی دلی و خموشی چو نقش تصویرم  
 نمی گشایدم از بی خودی زبان بی تو»

به یک اشاره به راه تو جان و دل بدهم  
ز بند هستی ناچیز خویشتن برهم  
چو نقش آب در این دشته‌ها گسسته ز هم  
«عقیق سرد به زیر زبان تشنه نهم  
چو یادم آید از آن شکرین دهان بی تو»  
تمام حاصلم از روزگار بود همین  
که پای عشق نهم آنچه دارم از دل و دین  
دمی کز «آتش» ما سوزد آسمان و زمین  
«گزارش غم دل را مگر کنم چو «امین»  
جدار خلق به محراب جمکران بی تو»  
سید محمود علوی نیا «آتش»



## چشمه سار ندبه

ای گل گلشن حیات بیا  
سبب و سبزه نافر بردار  
ما همه طالب ظهور توئیم  
تویی امن یجیب قبله راز  
ای خلل ناپذیر همچو خلیل  
ما همه غرق در یم گنہیم  
بہر ما دیدن جمال جمیل  
با ظہورت نہان شود پیدا  
امر، امر خداست عادی نیست  
مکہ ای یا مدینہ یا بہ بقیع  
بی تو بسیار می کند جولان

روح الارواح کائنات بیا  
با جمیع محسنات بیا  
ہستی ما ہمہ فدات، بیا  
بہ اجابت رسد دعوات، بیا  
بہ شکست بت و منات، بیا  
آخر ای کشتی نجات، بیا  
باقیات است و صالحات، بیا  
ای براہین واضحات، بیا  
زادہ طور و عادیات، بیا  
ما بجوئیم در کجات، بیا  
مجرم تارک الصلوٰۃ، بیا

آری اینجا بود که برهنه نیست  
 قبله زن، دین بود دنیا  
 بنما روز پشت پرده ببین  
 ای وجود تو آیت الکرسی  
 نعم السابقات را فرزند  
 یابن ام الكتاب و الحکمه  
 شهب الثابته تویی که تویی  
 هست آیا به سوی تو راهی  
 دوستدار بقیه اللّهم  
 چشم امید ما به جانب تو  
 حمد و توحید و معنی والعصر  
 هم تویی رکن امر بالمعروف  
 با دو دست گره گشای تو نیست  
 همه انگیزه‌ها مقدمه است  
 احمدی یا مسیح بن مریم

عاری از ننگ عاریات، بیا  
 عاریات است ساترات، بیا  
 همه جانهاست رو نمات، بیا  
 ان یکاد است در تو مات، بیا  
 یابن طه و محکمت، بیا  
 یابن آیات و بینات، بیا  
 انجم زاهر الصفات، بیا  
 که بمیرم از برات، بیا  
 بجزام و ز التفات، بیا  
 در حیات است و در ممات، بیا  
 یابن یاسین و زاریات، بیا  
 هم تویی نهی از منکرات، بیا  
 مشکلی بهر مشکلات، بیا  
 آگهی از مقدمات، بیا  
 تویی فرزند معجزات، بیا

شایگانِ دعای ندبه تست      بهترین واژه نکات، بیا  
این قوافی است شایگان چه کنم      که شده زینت دعوات، بیا

دست «حدّاد» دایم است دراز

به سر خوان ذوالعطات، بیا

حاج عباس حداد

## در ولادت امام زمان «عج»

هیچ دانی از چه رو امشب جهان گلشن شده؟

یا صلای عفو در هر جا طنین افکن شده؟

چون شب میلاد آخر حجت ذوالمن شده

جای جای ملک هستی وادی ایمن شده

شاد باشید، ای محبان نیمه شعبان رسید

بهر مخلوقات امشب رحمت رحمان رسید

شد تولد آنکه او نوباوه پیغمبر است

مظهر جود خدای بی مثال اکبر است

آمد آنکو شیعیان را ز امر داور رهبر است

پور شبیر است اما با خصال شبر است

اهل عالم فاش می‌گویم بدون واهمه

مهدی آمد تا بگیرد، انتقام فاطمه

مهدی آمد تا قلوب مرده را احیا کند

مهدی آمد تا مزاری بی نشان پیدا کند

مهدی آمد دادگاه عدل را برپا کند

مهدی آمد تا قصاص قاتل زهرا کند

مهدی آمد آنکه بر روی نبی آینه است

مهدی آمد آنکه زهرا را سرور سینه است

مهدی آمد آنکه باشد بر محمد نور عین

مهدی آمد یادگار فاتح بدر و حنین

مهدی آمد آنکه باشد طالب خون حسین

مهدی آمد آنکه باشد دادخواه عالمین

در فنا بگذشته عمرت گر ندانی کیست او

من چه گویم؟ خود بگوید تا بدانی کیست او

مهدیم من، حجت الکبرای حق در عالمم

پور آدم، لیک والا رتبه‌تر از آدمم

در کلاس بذل و بخشش اوستاد خاتمم

زاده ختم رسولان، اولیا را خاتمم

من ولیم، والیم من بر تمام انس و جان

بین یاران شهره‌ام بر مهدی صاحب زمان

مدح من خالق و مدحم به قران آمده

مدح من ذکر لب ختم رسولان آمده

در شگفت از حسن رویم ماه تابان آمده

بهر خدمت در برم حوری و غلمان آمده

رهروان عشق را پیر طریقت بوده‌ام

عاشقان دوست را میر شریعت بوده‌ام

بر تن هستی دمد جان همچنان عیسی لبم

روح می‌بخشد دعا را ذکر یارب یاربم

آیتی از سوی حق رخشنده‌تر از کوکبم

فخرم این بس از برادر زاده‌های زینبم

مهدیم بر خلق مولایم خدا را بندهام

گر بمیرد عالمی من با ابد پایندهام

مهدیم من، آنکه بی شمشیر فتح دل کند

هر دل ناقابلی را عشق من قابل کند

مهدیم من آنکه نامش رفع هر مشکل کند

نهضت من، نهضت خیل رسل کامل کند

مهدیم، شیرازه‌ام از حق کتاب جود را

من هدایت می‌کنم این عالم موجود را

مهدیم من آنکه از امر خداوند جلیل

بزد تا عرش علاقنداقه‌ام را جبرئیل

نزد ختم الانبیاء و آدم و نوح و خلیل

روی دست انبیاء شد جای من با این دلیل

تا زمانم بر عهد ازل قائل شود

نهضت خیل رسولان خدا کامل شود

می نشاید مدح من را در بر اغیار خواند

چون ثنایم را به قرآن حضرت دادار خواند

حضرت ختمی مآبم، خاتم الاطهار خواند

مهدیم، زهرا مرا بین در و دیوار خواند

مهدیم من، غمگسار مادر دلخستهام

مهدیم مرهم گذار پهلوی بشکستهام

عاقبت روزی رسد از کعبه بنمایم ظهور

با ظهور خود جهانی را نمایم پر ز نور

می روم سوی مدینه با هزاران شوق و شور

می کشم از قبر بیرون دشمن پست و شرور

بر درختی بسته، او را، تازیانه می زنم

ناله بهر مادرم در آن میانه می زنم



زیر ضرب تازیانه آن ستمکار دنی

لب گشاید، پرسد از بهر چه با من دشمنی

چيست جرم من، چرا در فکر آزار منی

از چه رو اینسان مرا با تازیانه می‌زنی

گویمش زیرا تو، روزی، روح طاهها را زدی

پیش چشم مجتبی در کوچه، زهرا را زدی

او که روز خوش ز بعد مرگ پیغمبر نداشت

خواهشی وقت دعا، جز مرگ از داور نداشت

در سرش فکری به غیر از یاری حیدر نداشت

تازیانه خورد و دست از یاری او برنداشت

لیک تو بر روی ماهش پرده نیلی زدی

بغض حیدر داشتی بر فاطمه سیلی زدی

امیر ایزدی همدانی

## قصیده نور

آن شب از یمن مولدت جبریل      پرچم نور در سما افراشت  
بر لبش هر فرشته‌ای آن شب      نغمه یسا علی مبارک داشت  
حق تعالی به دست قدرت خویش      بذرا امید در دل همه کاشت

هاتفی گفت: جان جان آمد

مهدی صاحب الزمان آمد

از قدوم مبارکت، آن شب      گشت تفسیر آیه آیه نور  
بود آن شب عجب شبی که در آن      جلوه گر بود وجه حق غفور  
بر لب عسگری گل لبخند      بر لب عرشیان سرود سرور

از زمین نور تا فلک برخاست

ذکر تکبیر از ملک برخاست

در دل قبر ریشه داشت به تن      آنکه با فاطمه عداوت کرد  
شکرین لب، نوای قرآنت      همه جا را پر از حلاوت کرد  
مادرت همزه تو در آن شب      سوره قدر را تلاوت کرد

ماه در او چو نور تو حس کرد

سجده در پیشگاه نرجس کرد

نور بگرفت، دور نرجس را  
متولد شدی و حیدریون  
قدسیان هم ترانه سر دادند  
لب به ذکر خدای بگشایند  
همه به هم به سجده افتادند

ذکرشان بود بانگ یا ستبوح

کامده جسم عالمی را روح

ریخت بر دست یوسف کنعان  
ز احترام قدم تو بوسند  
حسن روی تو آب پاکی را  
عرشیان این زمین خاکی را  
گر تو رخصت دهی، دهم مژده  
از جفا و ز جور شاکی را

که دمیده است صبح عشق و امید

قاضی عادل زمانه رسید

به قضا و قدر قسم، ای دوست  
آنکه بنشیند از دل و از جان  
قاضی عادل زمانه تویی  
پسای درد دل زمانه تویی  
آنکه بیا یک نگاه مرحمتش  
حل کند مشکل زمانه تویی

بی سبب نیست بی تو دل دل نیست

دین بدون ولات کامل نیست

که تواند ثنای تو؟ آنجا  
طلب یاری از تو، یا مهدی  
که ثنا خوانی ات رسول کند  
بین دیوار و در بتول کند  
بی تولای تو بعید بود  
حق نماز کسی قبول کند

چون که شرط نماز، عشق تو است

روح راز و نیاز، عشق تو است

انتظار فرج کشد هر کس      می برد فیض افضل اعمال  
 علم عشق تو رود هر جا      می روم با امیدش از دنبال  
 به امیدی که طی شود شب هجر      تا کنم درک، صبح روز وصال

می کنم بس دعا برای فرج

در قنوتم بود دعای فرج

مهر با مهر تو دمد هر روز      تا نظر بر رخت دوباره کند  
 ماه پنهان شود به پرده ابر      تا به روی مهت نظاره کند  
 هر که چشم انتظار مقدم توست      درد او را خدای چاره کند

هست امید ما رسد فرجت

از خدا خواه تا رسد فرجت

تا ببینم روی از مکه      جانب وادی مدینه کنی  
 خصم زهرا کشی ز قبر برون      تا تلافی ظلم و کینه کنی  
 با قصاص عدوی بدطینت      تو مداوای زخم سینه کنی

ذوالفقار علی به کف گیری

انتقام شه نجف گیری

جان محسن امام عصر بیا      خود بگیر انتقام فاطمه را  
 حال از پا فتادگان دریاب      دست گیر از کرامتت همه را  
 جان به لب آمد و نشد قسمت      که ببینم نهر علقمه را

علقمه قبله دل همه است

زائرش مادر تو فاطمه است

اوفتاده گره به کار همه      بازگشته، گره گشایی کن  
سوی ملک سعادت ابدی      شیعیان را تو رهنمایی کن  
عاشقان حسین منتظرند      جمله خود تو کربلایی کن

عاشق او همیشه خوشنام است

کربلا تا نرفته ناکام است

«ایزدی» شاعر «قصیده نور»      مدح خوان علی و فاطمه است  
ذاکر دل شکسته‌ای بهر      «هیئت زائران علقمه»<sup>(۱)</sup> است  
نه ز او بل ز شاعری دگر است      بیت آخر، که حسن خاتمه است

«ای ز صبر تو صبر مات بیا

وی تو سرچشمه حیات بیا»<sup>(۲)</sup>

«امیر ایزدی همدانی»

۱- هیئت زائران علقمه همدان که در شبهای پنجشنبه منعقد می‌باشد.  
۲- این بیت از استاد محمد جواد غفور زاده مشهدی «شفق» می‌باشد.

## گل انتظار

ز جیب باد صبا بوی یار می آید

به دشت خاطره سبز بهار می آید

سمند صبح ز اقلیم آفتاب رسید

خبر دهید که آن تک سوار می آید

چگونه دفتر دل را به شکوه باز کنم

کنون که قاصدی از آن دیار می آید

زنیم نقش ظفر بر نگارخانه دل

به شوق آنکه حقیقت نگار می آید

به تشنگان ولایت بگو که چشمه نور

به دشت خشک زمان، سیل وار می آید

برای نصرت دین جان بکف نهاده سپاه

ز مصر و موصل و از سبزوار می آید

به عزم بسط عدالت پی ستم‌سوزی  
 علیست گویی با ذالفقار می‌آید  
 کنم سراج‌ه دل ز نو چراغانی  
 که باز شب شکنی زان تبار می‌آید  
 به پای خیز که خورشید شرق تابان است  
 دوباره عصر خوش اقتدار می‌آید  
 توای مبارز فتح المبین سلاح از کف  
 مَنه، نبرد دگر هست کار می‌آید  
 به قاب غنچه نوشته است نقش‌بند ازل  
 ز کارگاه فلک شاهکار می‌آید  
 هزار دوش به صد نغمه در گلستان گفت:  
 ز باغ شیعیه گل انتظار می‌آید  
 به التزام رکابش به شوق سرداری  
 مسیح پای به ره، سر بدار می‌آید  
 ز آخرین شجر «انما یرید الله»  
 خوش آن بری که ز نرگس ببار می‌آید

ز حسرت گل نرگس نگر شقایق را

چگونه خون به دل و داغدار می آید

بنفشه سر به گریبان ز داغ نرگس او

چو زلف پر شکنش تابدار می آید

تفالی زن و بنشین گداصفت در ره

به انتظار که آن شهریار می آید

همای اوج سعادت به شوق بر سر ما

ز موج فاصله انتظار می آید

به شادمانگی مقدمش کبوتر دل

چو شاه باز ظفر از شکار می آید

در آسمان شب انتظار همچون شمع

به شوق آمدنش جان سپار می آید

زنیم سکه به عنوان شهریار فرج

که با صلابت صدها سوار می آید

ز موج خواهش عجل علی ظهورک بود

که در سراچه دلها قرار می آید



به هشت و شش که رسد مژده الیس بگوش

هلاکه قائم هشت و چهار می آید

جهان بهشت برین می شود ز آمدنش

می تهور به هر جویبار می آید

ز فیض نیمه شعبان و شوق میلادش

سخن ز کلک جهان آبدار می آید

جهانبخشی

## طلیحة نور

آغاز امامت ولی عصر

لبخند و اشک امروز مهمان دل ماست

یک نیمه شوق و نیمه دیگر مُعزاست

در یتیمی زینت اهل زمین است

مهدی به حکم سروری امرآفرین است

امروز مهدی راست آغاز ولایت

یک کبودک معصوم و اعجاز ولایت

گل برگلستان امامت می‌نشیند

بر تخت اجلال و کرامت می‌نشیند

این آخرین خورشید و نورش جاودانی است

این سر عشق است و ظهورش ناگهانی است

کاخ جلالش سر به طاق عرش ساید

جز او کسی را این اولوالامری نشاید

این است آن محبوب محرمان عالم  
 گمگشته دلخستگان مانده در غم  
 بعد از پدر سکان این کشتی بدستش  
 آینه می بارد ز چشم حق پرستش  
 شد غیبت صغری نخستین منزل راه  
 تا اهل ایمان از خطر گردند آگاه  
 نواب خاصش جامع اکرام بودند  
 گنجینه اسرار خاص و عام بودند  
 او در حجاب غیب و آنها پرده دارش  
 شایسته چشمی لایق دیدار یارش  
 در غیبت کبری آن ماه یگانه  
 شیعه بدنبال امامش عاشقانه  
 شیعه بهارانش ربیع آسمانی است  
 آیات غیبت معنی لطف نهانی است  
 یک روز می آید که دلها سبز باشد  
 دنیا به زیر پای مولا سبز باشد  
 یک روز خواهد آمد و دل خواهد آورد  
 گمگشته‌ها را سوی منزل خواهد آورد

یک روز با تیغ تبری خواهد آمد

آن سبزپوش از دشت و صحرا خواهد آمد

یک روز خواهد گفت از تنهایی خویش

از انتقام غربت زهرایی خویش

یک روز آتش میزند بر جبت و طاغوت

و آن قدرت پوشالی دجال و جالوت

یک روز گردد از دامن قرآن بگیرد

تخت و نگین از جمله دیوان بگیرد

یک روز میگیرند محرومات رکابش

چون ذره میگردند دور آفتابش

یک روز کعبه در برویش می کند باز

سجاده گل - مهرش سحر - تسبیحش اعجاز

یک روز از سمت شفق چاوش آید

عاشق ترین زایر علم بر دوش آید

جعفر رسول زاده (آشفته)

## غزل مثنوی آینه

مهدی گل آفتاب و دریاست  
مهدی خلف قبیله نور  
مهدی نفس اذان و تکبیر  
مهدی به روایت ولایت  
مهدی به نگاه روشن عشق  
مهدی به ودیعه خانه وحی  
مهدی به حکومت کرامت  
مهدی دل آسمانی عشق  
مهدی که به چشم عاشقانش  
مهدی که به روزگار وصلش  
مهدی که به آبروی نورش  
مهدی که دعای اهل اخلاص  
مهدی که غبار کاروانش  
مهدی که نشان بی نشانی است

مهدی پسر عزیز زهراست  
مهدی شرف تبار طاهاست  
آرایش قبله و مصلاست  
موعود بشارت تولاست  
آینه ذات حق تعالی است  
میراث بزرگ نسل فرداست  
مولا و امیر و کارفرماست  
دلدادۀ او تمام دلهاست  
با جلوه عاشقانه پیداست  
بر هر دل خسته صد تمناست  
عالم به وجود خویش برپاست  
با بال اجابتش به بالاست  
داروی شفا دم مسیحا است  
او گم شده تمام دنیا است

مهدی که ذخیره خدایی است  
 یک جمعه دیگر از درآمد  
 یک جمعه دیگر از تو گفتن  
 یک جمعه دیگر آشنایی  
 گفتم: که رسد به دوست دستم  
 گفتم: که امام مهربان است  
 گفتم: که محبت تو کیشم  
 گفتم: که نشان ز منزلت نیست  
 گفتم: که تو می دهی پناهم  
 گفتم: که به دوست عهد بستم  
 گفتم: که نمی روی ز یادم  
 با این همه باشد این امیدم  
 شاید که به انتظار مردم  
 این جمعه هم این دل شکسته  
 آن سیصد و سیزده دل پاک  
 از جنس ولایت و سلامند  
 بی واهمه اند و بی هیاهو  
 پیوسته چو حلقه در رکابت

گنجینه لطف و مرحمت هاست  
 شوق آمد و دیده تر آمد  
 وصف تو سرودن و شنفتن  
 با شوق وصال هم نوایی  
 دیدم که هنوز خودپرستم  
 دیدم نگهم به این و آن است  
 دیدم که به فکر کار خویشم  
 دیدم دل من که قابلیت نیست  
 دیدم که هنوز رو سیاهم  
 دیدم که دل تو را شکستم  
 دیدم که ز چشمت اوفتادم  
 شاید به عنایتی رسیدم  
 پیش نگه تو جان سپردم  
 در راه رسیدنت نشسته  
 یاران تو در حدیقه خاک  
 در حلقه مهر و اعتصامند  
 آیند به محضرت ز هر سو  
 چون سایه به پای آفتاب

ریحانه خوشبوی مدینه  
 در روضه جدّ خود پیمبر  
 آن تربت بی نشان بجوید  
 مادر گل بیقرارت آمد  
 مادر دل خستهات چطور است؟  
 آن روز که با تو ظلمها شد  
 می سوخت ز درد و داغ جانت  
 من - مهدی آخر الزمانت  
 بی تاب شده دل صبورم  
 امروز زمان انتقام است  
 از کعبه رود سوی مدینه  
 آید به سلام قبر مادر  
 از غربت سالها بگوید  
 گمگشته انتظارت آمد  
 پهلوی شکستهات چطور است؟  
 آن روز که محسنت فدا شد  
 در پیش نگاه کودکانت  
 من زایر قبر بی نشانت  
 تأخیر زمانه کرد دورم  
 فرصت به ستمگران تمام است

از قبر بر آرم آن دو ناپاک

بر باد دهم ز چشمشان خاک

جعفر رسول زاده (آشفته)

## حدیث عشق

بازا که بی تو کار به سامان نمی‌رسد

بازا که بی تو درد به درمان نمی‌رسد

بر دامن تو دست کس آسان نمی‌رسد

آخر نگین عشق به دیوان نمی‌رسد

آخر دوتاست صدق دل و لقلق زبان

عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان

بازا که تشنه‌ایم و پریشان‌تر از سراب

بازا که دیده باز نگرده مگر به خواب

بازا که سر به باد سپردیم چون حباب

بازا که با تو تازه شود عهد آفتاب

وین شب شب سیاه‌گریزد از این میان

عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان



تا دستهای خسته تو انا کنی بیا  
 تا خاک را دوباره شکوفا کنی بیا  
 تا برکه را برابر دریا کنی بیا  
 باید حدیث عشق تو معنا کنی بیا  
 کز مدعی به نقد سخن بشکند دهان  
 عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان  
 بازای و خون دشمن بیداد خو بریز  
 دیوارهای ظلم و ستم را فرو بریز  
 از سرخ چهرگان ستم رنگ و رو بریز  
 تلخایه عدالتشان در گلو بریز  
 بشکن طلسم تیرگی این حرامیان  
 عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان  
 روی تو دیدنی است ولی چشم جان کجاست  
 باران که هست تازگی ارغوان کجاست  
 آخر نشان کوی تو ای بی نشان کجاست  
 دلخسته ایم مهر تو ای دلستان کجاست  
 کشتی شکسته ایم در این موج بی امان  
 عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان

خورشیدی و زمین و زمان میهمان تست  
 این سفرها تبرک یک گرده نان تست

هستی هنوز منتظر کاروان تست  
 میپسند بی پناه بمانیم همچنان  
 عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان  
 مولا بیا که آمدنت دیر می شود

این لحظه ها بدون تو دلگیر می شود  
 هر روز سیل فتنه سرازیر می شود  
 یعقوب وار یوسف جان پیر می شود

ما را به درهمی بخر از نابرادران  
 عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان  
 دجال فتنه سر بدر آورده آه آه

در خط ظلم می رود این سال و ماه آه  
 دل را چه شد که ره نشناسد ز چاه آه  
 غافل شدیم و رفت بسی اشتباه آه

در بند مانده ایم به هر کهنه ریسمان  
 عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان

این سر چه قابل است که گردد فدای تو  
کو آن لبی که بوسه زند خاکپای تو  
در جان ما کسی ننشیند به جای تو  
تنها مگر به گوش دل آید صدای تو  
ورنه پر است همه تا تاق آسمان  
عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان

جعفر رسول زاده (آشفته)

## آواز خدایی

بیش از این نیست مرا حوصله تا بیشینم

بیش از این خواستنی باید، یا بنشینم

دردهایم همه کوچک همه کوچک بودند

حرفهایم پر تردید پر از شک بودند

رو ره من هیچ دری، پنجره‌ای باز نشد

هیچ کس با من از این مردم دمساز نشد

در زدم پنجره‌ها را به صدایم بستند

خواستم پر بکشم سنگ به پایم بستند

به ثواب آمده بودم به گناه افتادم

قسمت این بود که از چاله به چاه افتادم

دردهایم همه کوچک همه کوچک بودند

حرفهایم پر تردید پر از شک باشم

خواستم شکوه بگویم به دلم بد آمد  
 یادم افتاد کسی هست که خواهد آمد  
 اینچنین شد که به همنام خودم دل بستم  
 اینچنین شد که گرفتم قلمم را دستم  
 قلمم پرچم من بود که افراشتمش  
 واژه، گل در قدم او همه جا کاشتمش  
 حتم دارم کلماتش همه باران هستند  
 حرفهایش به دل انگیزی قرآن هستند  
 عطر زایش چو مسیح از نفسش می بارد  
 محشری می شود آن جا که علم بردارد  
 در طنین قدمش ساز خدایی جاری ست  
 سیصد و سیزده آواز خدایی جاری ست  
 یاد می آرد پرواز پرستوها را  
 «آب می باشد یک مرقد ناپیدا را»<sup>(۱)</sup>

سبزه‌ها را خبر از جور خزان دیگر نیست  
 «چشم نرگس به شقایق نگران» دیگر نیست  
 باده‌ها رقص کنان رقص کنان می‌آیند  
 دشته‌ها در هیجان در هیجان می‌آیند  
 تا کجا باید با چشم به راهی بسر کرد  
 عشقت آتش زده بر دفتر شعرم، برگرد  
 سطر سطر از تو نوشتم همه دفتر را  
 بیت بیت از تو سرودم غزل دیگر را:  
 شاعر! از دست تو افتاد قلم بردارش  
 به کف هر چه تغزل به غزل بسپارش  
 شعر هر وقت که بی چیز شدی یار تو بود  
 دست بسپار به پرواز کبوتروارش  
 واژه هایت همه موسیقی حسرت دارند  
 شعر تو پرده به پرده غزل دیدارش

«آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست

هر کجا هست خدایا به سلامت دارش»<sup>(۱)</sup>

تا سحر شاعر بیدار تو را اندیشید

شعر هم رفت سر دایره تکرارش

تا کجا باید با چشم به راهی سر کرد

عشقت آتش زده بر دفتر شعرم برگرد

مهدی فرجی

## ترجمه دعای فرج

پریشان دل خسته زاری بزن  
بیا ناله‌ها را هماهنگ کن  
بیا تا به حال و هوای فرج  
چه سخت و بزرگ است این ابتلا  
غم بی شمار و دل بی قرار  
در این پرده سر مگویی نماند  
زمین تنگ چون سینه آسمان  
خدایا به تو استعانت کنیم  
اگر راحت و رنج ما را بس است  
درود تو ای هست هست آفرین  
به آنان که در بندگی کاملند  
تو واجب نمودی توالایشان  
به ما نور بخشیدی و معرفت  
خدایا تو را حق این اولیا  
بیا زخمه دل به تاری بزن  
غمت را امید دل تنگ کن  
بخوانیم با هم دعای فرج  
خدایا ز هر گوشه آید بلا  
پریشانی ما شده آشکار  
ز جهل و گنه آبرویی نماند  
نبارد نم رحمت بیکران  
به سوی تو از غم شکایت کنیم  
به هر حال لطف تو یار و کس است  
به پیغمبر و عترت طاهرین  
اولوالامر عشقند و صاحب دلند  
تو دادی به ما عشق و سودایشان  
کز آنها بجوئیم این منزلت  
رها کن ز اندوه دل‌های ما



دل ما ز شوق فرج گشته آب  
 محمد محمد رسول خدا  
 به ما ای بزرگان عنایت کنید  
 پناه دل ما امام زمان  
 دل ما برای تو پر می زند  
 بیا روح سبز بهاران بیا  
 بیا گرد راه تو در چشم ما  
 چه سخت است دلواپسی های ما  
 چنان چشم بر هم زدن کن شتاب  
 علی یا علی سید الاولیا  
 مهمات ما را کفایت کنید  
 ز آسیب این فتنه ها الامان  
 ببین صبر حلقه به در می زند  
 گل سرخ امیدواران بیا  
 بیا پای بگذار بر چشم ما  
 ببین غربت و بی کسی های ما

بیا دیر شد دیر شد دیر شد

چرا در ظهور تو تأخیر شد؟

جعفر رسول زاده (آشفته)

## دعای عهد

ای شرف عهد تو ایمان ما  
مژده دیدار تو آرد بهشت  
عهد تو پیوند هزاران دل است  
صیقل عهد تو و شمشیر عشق  
عهد تو بیت الغزل آفتاب  
چشم جهان منتظر عهد تو  
کعبه به لبیک تو صاحب دم است  
یوسف من شوق تو پیراهنم  
گمشده اهل توّلّا تویی  
پرسش اگر هست تمنای توست  
قبله حضوری است که مانده به جا  
دیده به مهمانی نور آمده  
بی شک عهد تو یقین من است  
قصّه تنهایی یاران تو  
مهر تو پیمانہ و پیمان ما  
رایحه عهد تو دارد بهشت  
عهد تو یک معرفت کامل است  
مژده فتح تو و تکبیر عشق  
عهد تو دیباجه ام‌الکتاب  
مژده رحمت خیر عهد تو  
زمزمه عهد تو در زمزم است  
رشته میثاق تو بر گردنم  
صاحب ائین تبری تویی  
پاسخ اگر هست تماشای توست  
تا به نماز تو کند اقتدا  
رایحه عصر ظهور آمده  
معرفت مهر تو دین من است  
ندبه و اشکی است ز هجران تو

غنجۀ دلتنگ صدایت کند  
 ندبه ما زمزمۀ یاد توست  
 هر صبح با نام تو بیعت کنیم  
 عهد تو مظلومی آل رسول  
 همنفس شیعه ببین بی کسیم  
 همنفس شیعه لبی باز کن  
 تلخ شد این جرعه آب حیات  
 آه که یاران تو تنها شدند  
 جمعه‌ترین جمعه سلامت کنیم  
 گرچه ز شمشیر تو تقدیر نیست  
 سرو به صد دست دعایت کند  
 حال خوش لحظه میعاد توست  
 دعای عهد تو تلاوت کنیم  
 عهد تو غمنامۀ اشک بتول  
 تو گل و ما بسته خار و خسیم  
 مرده دلانیم تو اعجاز کن  
 گوش سپردیم به لاطائلات  
 آینه غربت مولی شدند  
 باز هم این خانه به نامت کنیم  
 این سر ما لایق شمشیر نیست

یارب آن قامت رعنا کجاست؟

مهر درخشندۀ زیبا کجاست؟

جعفر رسول زاده (آشفته)

## زخمی صبور

شهری به گفتگو، که تو مهمان کیستی

تابیده بر تبسم ایوان کیستی؟

بس با شتاب می‌گذری از نگاهها

با من بگو که آینه گردان کیستی؟

فرهاد لحظه‌های سکوت‌م، در این قفس

شیرین‌ترین بهانه، بگو جان کیستی؟

با من بگو که در دل شبهای بیکسی

صبح آفرین شام شبستان کیستی؟

آه ای دل شکسته من، زخمی صبور

زخم کدام خاطره، تاوان کیستی؟!

سید علی اصغر موسوی چارحدی (سعا)

## «یا ابصالح (عج)»

ای غلام تو یوسف و ادريس  
بس که زیبایی و دل آرایي  
ای مصفاًتر از هوای حرم  
می شود با ظهور تو آخر  
با مدیریت تو مرکز مهر  
خوان حدیث جدایی ما را  
گرچه دانم پسند تو نبود  
شعر من از تو پر شد از تلمیح

دلبری با تو می شود تدریس  
پرتو روی تو شده پردیس  
ای صفات خدای را تندیس  
عمر دجال و فرصت ابلیس  
می شود پایهریزی و تأسیس  
از دل آتشین و دیده خیس  
(خادم) آورد هدیه های نفیس  
سخنم از تو شد پر از تجنیس

از تو بارد به ما سوا برکات

می فرستد خدا به تو صلوات.

سعید قاسمی فلاورجانی (خادم)

## بی تو

بی تو زمین بی پناه است، بی تو زمان بی قرار است  
چشمان بیدار هستی، همواره در انتظار است  
دل در هوای تو مانده است، دیری ست، دیری ست  
بی روشنای نگاهت، هر لحظه مان شام تار است  
از لحظه‌های رهایی، ما را بشارت نیامد  
اندوهمان بی‌نهایت، غم‌هایمان بی‌شمار است  
دور از تو ای از تبار آیینه و روشنائی!  
جان و دل عاشق ما، زندانی این حصار است  
از گریه‌های دمام، رفته‌ست تاب صبوری  
سوگند بر انتظارت! این گریه بی اختیار است  
در جستجوی روانیم، ای آیه مهربانی!  
از جستجوی تو ما را، این حرمت و اعتبار است  
با تو زمان رهایی ست از گیرودار زمانه  
با تو دل خسته ما، آسوده از گیرودار است

در خلوت لحظه‌ها مان عطر زلال تو جاری است  
 در مژده‌های ظهورت، آغاز فصل بهار است  
 گفتند از عاشقی‌ها طرفی نبستید، گفتیم:  
 ما را همین عاشقی‌ها، بالاترین افتخار است  
 نسترن قدرتی - سمنان

## بازآ

بازآ، بازآ شکوفه تا باز شود  
 بلبل به چمن ترانه پرداز شود  
 ای لطف و کرامت بهاران با تو  
 بازآ که بهار با تو آغاز شود

امیرعلی مصدق

## پروانه می خواهد مرا

چشم انتظاری تا به کی، آن لحظه موعود کی؟

مجنون شدم از هجر او، دیوانه می خواهد مرا

ای دل شدم شیدای او، سرگشته در سودای او

بی «خود» شدم در عشق او، بیگانه می خواهد مرا

حیران و سرگردان شدم، آواره از سامان شدم

کان خسرو کون و مکان، بی خانه می خواهد مرا

افتان و خیزان می روم، با می پرستان می روم

تبدار و عطشان «می» اش، مستانه می خواهد مرا

حیلت رها کردم دگر، ای آتش اندوهم نگر

گویا که شمع انجمن، پروانه می خواهد مرا

بیدار از سوز «نی» اش، هشیار گشتم از «می» اش

زیرا که آن شمع زمان، فرزانه می خواهد مرا

وحید نقوسان تفرشی



## مهر درخشان

آن خالقی که جان به تن انس و جان دهد

زینت ز کلک صنع به هفت آسمان دهد

سوزندگی به آتش و طوفندگی به باد

تسکین به خاک و سیر به آب روان دهد

تار هسپر شوند به سوی حریم قرب

پای روان به قافله کهکشان دهد

تیسیر شهاب تا فکند سوی اهرمن

ماه نوی به دست فلک چون کمان دهد

دز روی خاک تیره به یک دم مسیح را

جا در سپهر بی مدد نردبان دهد

کالای نور گرچه ثمین است و پر بها

بر مشتری ز راه کرم رایگان دهد

بهر نجات مردم سرگشته خضر را

آب حیات و زندگی جاودان دهد

در قلب ذره مهر درخشان نهان کند

خرطوم همچو پشه به پیل دمان دهد

روزی به کوه قاف به عنقا گرم کند

وز سفره قدر به هما استخوان دهد

هر شب هزار دانه کوکب ز مرحمت

بر طایر سپهر بلند آشیان دهد

حمد و ثنای او نتواند کند بیان

گر بنده را به هر سر مو صد زبان دهد

خواهم ز راه لطف و گرم رخصت ظهور

در این زمانه به مهدی صاحب زمان دهد

تا آن امام غائب و کنز خفی حق

گردد عیان و چهره به عالم نشان دهد

کوبد به بام هفت سما کوس معدلت

نیروی تازه بر تن پیر و جوان دهد

خرم کند هزار نهال فسرده را

سرسبزی بهار به برگ خزان دهد

روشن کند به نور هدایت چراغ جان

تاب و توان به پیکر هر ناتوان دهد

موسی صفت دمار برآرد ز قبطیان  
 عیسی صفت به مرده صد ساله جان دهد  
 سازد شکار و شیر ژیان را بهم انیس  
 گنجشک را به لانه شاهین مکان دهد  
 افساد را ز روی زمین ریشه کن کند  
 اصلاح بین گله و گرگ و شبان دهد  
 رضوان به شوق و ذوق فراوان به دست او  
 زرین کلید قصر رفیع جنان دهد  
 قارون ز خاک سرزند از شادی و سرور  
 گنج نهان خویش به او ارمغان دهد  
 «وارسته» را به عرصه محشر ز لطف خویش  
 گردد شفیع سر خط عفو و امان دهد

مرحوم حاج محمد وارسته

## سبزینه «فاطمی»

یک شهر اسیر دست خفاش      هر روزن نور، بست خفاش

در چنبر شب، نشست، خفاش      خورشید، پی شکست خفاش

می آید و بوی یاس، در پی

باران شعاع نور، در پی

در «سامره» خانه‌ای است بی تاب      آماده روشنائی مهتاب

جز خانه، تمام شهر، در خواب      با شوق من، عاشقانه بشتاب

مهمان قرار «خانه» باشیم

مانیز کنار خانه باشیم

این خانه، پناه اهل شهر است      در بند سپاه اهل شهر است

سر خورده راه اهل شهر است      رنجور گناه اهل شهر است

لبریز سرود عاشقانه است

این خانه «مرد بی کرانه» است

مردی که گسسته بند خفتن      پیشانی اش، آیه نهفتن

بی تاب نشاط «راز گفتن»      سرگرم تلاوت شکفتن

از دامن شب، ستاره چیده است

در حسرت دیدن سپیده است

ای بانوی در کناره، نرگس! تکرار حضور «ساره» نرگس!

ای مادر ماهپاره، نرگس! مهمان شب و ستاره، نرگس!

غم، از دل خسته‌ات، برون باد!

نیروی تحملت، فزون باد!

ما، منتظران کودک تو پیوسته به جان کودک تو

مجدوب نشان کودک تو ما اهل زمان کودک تو

گرم شب و رنج انتظاریم

ما با تو، ستاره می‌شماریم

یک داغ، ز «تازیان» داریم سرمایه جاودانه داریم

از شوق، همین نشانه داریم ما حسرت عاشقانه داریم

ما چله نشین راه سبزییم

ما منتظر نگاه سبزییم

ای از قدم تو، شیعه، مسرور...! چشمان شب از درخششت دور

ای طاقت‌شانه‌های رنجورا! آهسته بخند!... کودک نورا!

آوای «شهادتین» داری

عطر حسن علیه السلام و حسین علیه السلام داری

سرزندهام از نسیم بسویت      گرمم به هوای گفتگویت  
ای خوب!... مرا بخوان به سویت!      بنشینم اگر که روبرویت

گنجینه رنج خفته دارم

صدها سخن نگفته دارم!

در پیش تو، طاقت بیان نیست      یکپارچه دردم و توان، نیست  
هر چند که رسم عاشقان نیست      می‌گویم، گرچه «همزبان» نیست

ما طعم غم تو را چشیدیم

ما، داغ هزار «لاله» دیدیم

ای خاتمه‌امامت سبزا      ای دامنه‌کرامت سبزا  
«اول قدم» قیامت سبز      ای «سرخ قیام»، قامت سبزا

خورشید شب، آشنای صبری

تو، ماه شکفته پشت ابری

بر شانه‌ماست داغ سنگین      تنهایی سرد نسل «یاسین»  
غمنا «کربلای» خونین      افسردگی غم «فلسطین»

سبزینه «فاطمی»، کجایی؟

ای خوب! خدا کند بیایی

ما، آه شکسته در نهادیم      یک شهر، اسیر انجمادیم

در چنگ هجوم خشک بادیم      لب تشنه طعم عدل و دادیم  
 جز «نایب» نور، راهدان نیست  
 خورشید مسیر کاروان نیست  
 اندوه غریب پیر «جمعه»      ای یاد تو دستگیر جمعه!  
 احساس غمت، سفیر جمعه      کی می‌رسی ای «امیر جمعه»!  
 تفسیر حضور سرخ دردی  
 آرامش شایعه!... دیر کردی!

سید محمد سادات اخوی

## بشارت

ای منتظران، گنج نهان می‌آید  
 آرامش جان عاشقان می‌آید  
 بر بام سحر طلایه‌داران ظهور  
 گفتند که: صاحب الزمان می‌آید

میرهاشم میری - همدان

## در آینه فتح

مژده‌ای دل که دگر باد صبا باز آمد

همره باد صبا، بوی بهاران آمد

نخوت جور و جفا در قدم عدل شکست

آیت صلح و صفا، دولت قرآن آمد

صبح آزادی عشاق، در آینه فتح

رخ نمود و شب اغیار به پایان آمد

خون رخشان سحر موج زد اندر رگ شب

شاهد فجر به سیمای درخشان آمد

خرم آن روز که هنگامه هجران بگذشت

بوی پیراهن یوسف سوی کنعان آمد

کشتی نوح ز گرداب حوادث بگذشت

فارغ از موج بلا، وز دل طوفان آمد

بر بلندای جهان بیرق توحید افراشت

دستی از نور که از مشرق ایمان آمد

حضرت امام خمینی (ره)



## مشعل دین

خسروی با امر حق، از لامکان آمد پدید  
کز طفیل او، زمین و آسمان آمد پدید  
شاهد غیب و شهود، افکند از صورت نقاب  
باعث ایجاد پیدا و نهان آمد پدید  
بر سر ذرات عالم، پرتو دولت فکند  
آفتابی، کز سپهر عز و شأن آمد پدید  
شد عیان از نسل ابراهیم و ختم الانبیاء  
تا به آدم، افتخار دودمان آمد پدید  
تا در این ظلمات، دریابند، چاه از شاهراه  
رهروان را رهبری روشن روان آمد پدید  
اهل دانش را کمال و مدعا شد آشکار  
اهل بینش را جمال دل ستان آمد پدید  
عارفان را بزم دل روشن شد از شمع مراد  
شیعیان را در جهان جانان جان آمد پدید

ذات پاکش بود پنهان، در حجاب کائنات

آنکه از دلها برد، ظن و گمان آمد پدید

نور ایمان مشعل دین، فیض مصباح الهدای

هادی کل بشر در این جهان آمد پدید

از کلام «نوذر» آری، این چنین دریافتم

آنکه اوصافش نگنجد در بیان آمد پدید

شهریار یاریخت «نوذر، اصفهانی»

## محرم راز

گرچه دنیا به نظر چون قفسی می آید  
زین قفس ناله و فریاد بسی می آید  
از پس پرده ولی دادرسی می آید

مژده‌ای دل که مسیحا نفسی می آید  
که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید

آمد آن پیک سراینده پیغام سروش  
اینک آهسته مرا گفت چنینم در گوش  
ای دل غم زده و دردکشیده خاموش

از غم و درد مکن ناله و فریاد که دوش  
زده‌ام فـالی و فریادرسی می آید

نه که گلها شده پژمرده چنین در گلشن  
بلکه افسرده همه سرو و صنوبر سوسن  
مرغ عاشق نشد از گستره دام ایمن

خبر از بلبل این باغ بپرسید که من  
ناله‌ای می شنوم از قفسی می آید

در سراپرده دل غلغله و شور به پاست  
زان پریچهره که او محرم راز دل ماست  
نام او ورد زبان همه، خود ناپیداست

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست

ای نقدر هست که بانگ جرسی می آید

حسین حمیدی (نسیم)

## دیدار

ما از دو جهان نه این نه آن می خواهیم  
از دولت عمر خود امان می خواهیم  
یعنی که ز هست و بود و هستی یکروز  
دیدار تو صاحب الزمان می خواهیم

سیروس شجاعی فر

## میلاَد شهنشاہ جهان

امشب از بادہ و می نام و نشان است بیا

سر ما خاک رہ پیر مغان است بیا

شربت و شہد بیفشان ز برای قدمش

شام میلاَد شهنشاہ جهان است بیا

او همان است کہ از امر خدای ازلی

سالیانیست کہ از دیدہ نھان است بیا

شام میلاَد همان عادل مطلق مہدیست

قائم آل محمد (عج) چو عیان است بیا

مظہر پاکی و عدلست، جهان منتظرش

بہر عشاق چو او ہم نگران است بیا

آسمان تاج زمرد بہ سرش بستہ کہ او

دم بہ دم منتظر روح و روان است بیا

ساقی از باده چنان مست نموده است مرا

که دلم عاشق این ماه نهان است بیا

شعر «سبوحی» اگر لایق مدحش نبود

چونکه او منظر هر پیر و جوان است بیا

داوود سبوحی - سرخه

## بر بام فلک

گر سکه تو بنام مهدی است خوش است

ور مستی تو ز جام مهدی است خوش است

بر بام فلک چه سود گر بیرق تست

گر بیرق تو بام مهدی است خوش است

سیروس شجاعی فر

## سوار می آید

رسید مژده به عشاق یار می آید

به شام تیره شفق بی قرار می آید

غبار غم بگرفته است چهره عالم

به بزم غمزدگان غمگسار می آید

فکنده سیطره بر کوهسار گرگ عدو

یقین که ناجی این کوهسار می آید

به گرد شمع نهانی چه بالها که بسوخت

شفق دمیده و شمع آشکار می آید

ز بوستان ولایت گل همیشه بهار

به شهر عشق خدا شهریار می آید

کسی که مصلح کل است و قائم هستی

به حول و قوه پروردگار می آید

ز بس که ناله الغوث و العجل برخواست

شب وصال در این روزگار می آید

قمر که فخر فروشد به عرش و فرش جهان

به پیش شمع رخس شرمسار می آید

نمانده اختیار دگر از برای منتظران

همو که برده ز کف اختیار می آید

به دست تیغ علی را که ذوالفقار بود

به ذوالجناح حسینی سوار می آید

به انتظار اگر بوده‌ای به عشق و به شوق

به هوش باش که دارد نگار می آید

«شجاع» چشم عنایت به درگهش به امید

که اشک نیمه شبها به کار می آید

دکتر محمد حسن شجاعی فرد



## مولای من

دلم شد سرای تو مولای من  
بیا تا بیندازم از دیده‌ها  
دلی خسته در سینه‌ای می‌تپد  
از آن دم که خاکم سرشتند، بود  
بیا هر چه باشد به جان می‌خرم  
چه دارم به جز یک دل دردمند  
شدم مبتلای تو مولای من  
دلم را به پای تو مولای من  
فقط در هوای تو مولای من  
به قلبم ولای تو مولای من  
و حتی بلای تو مولای من  
همین هم برای تو مولای من

همه هستی و عشق و شورم تویی

گواهم، خدای تو مولای من

عبدالرضا کوهمال جهرمی

## در پرده نهان چند؟

از پرده اگر ماه پری چهره برآید

با غمزه مستانه خود جلوه گر آید

ما را دگر از هجرت او شکوه سرآید

از غیبت اگر ماه فروزنده درآید

آفاق گلستان شود فیض جمالش

آن لعل لبش گر به تکلم شود آغاز

با نغمه داوودی اگر سر دهد آواز

زیبا صنم ار جلوه نماید به دو صد ناز

در هر قدمش آیتی از نو کند اعجاز

مستانه جهان گردد از آن اوج کمالش

گر پرده از آن جلوه تابنده گشاید

گر برقع آن چهر نماینده گشاید

انوار تجلی شه پاینده گشاید

بر تشنه دلان چشمه زاینده گشاید

خرم شود هر عاشق مسکین ز وصالش

زیبا بود آن چهره ماهش به تماشا  
 زیباتر از آن یوسف زیبای دلارا  
 یک لحظه برون آراز آن پرده خدایا!  
 تنهانه منم جلوه او را به تماشا  
 عالم بود حیرانی آن نقطه خالش  
 ای ماه جهان در پس آن پرده نمان چند؟!  
 مشتاق رخت این همه تا چشم جهان چند؟!  
 خونین بود از عشق تو دلهای جوان چند!  
 در کلبه تاریک دل ما تو بمان چند؟!  
 مهجور فراق که بر افتاده چه حالش؟!  
 زیبا شود آن روز که دوران تو گردد  
 روزی که جهان پهنه جولان تو گردد  
 اقلیم جهان زیر سواران تو گردد  
 باشیعه «رضا» نیز به قربان تو گردد  
 مانیز گرفتار غم عشق و خیالش

رضا قاسم زاده - هادیشهر

## ای مهدی صاحب زمان «عج»

ای درد تو ما را دوا، وی عشق تو ما را نوا

ای پور پاک مصطفی ﷺ، وی عدل و ایمان را صفا

ای مهدی «عج» صاحب زمان، وی نور چشم عاشقان

ای مایه امن و امان، وی گلفشان از تو صبا

ای دل اسیر موی تو، من عاشقم بر روی تو

تا شد سر من گوی تو، از خویشتن گشتم رها

عشقت به جانها زد شرر، سوزاند جمله خشک و تر

عاشق شد از خود بی خبر، تا دید رویت شد فنا

ای حسن خوبت نازنین، وی روی ماهت دلنشین

یک دم بیا ما نشین، ای مهدی «عج» ای خورشید ما

افتاده دل در بند تو، گل رسته از لبخند تو

شیرین لبم از قند تو، ای ماه تابان بقا

دلها همه دیوانهات، جانها همه پروانهات

مستمست از پیمانهات، ای نقطه پرگارها

هر سر پر از سودای تو، هر دل پر از غوغای تو  
ای مهر ما سیمای تو، وی منبع جود و سخا  
من یوسفم در چاه تو، تو کهربا من گاه تو  
جان می دهم در راه تو، ای گوهر کنان وفا  
ای مست تو صهبای ما، وی دیده بینای ما  
ای مونس دلهای ما، کی می شویم از تو جدا  
با درد و سوز و اشک و تب، با ناله و داغ و تعب  
گوییم ما این روز و شب، مهدی «عج» بیا! مهدی «عج» بیا!

محمد کریم جوهری - کرمانشاه

## بر بساط قرب

ای فروغ شرع و دین از روی رخشان شما

آبروی طاعت از مهر محبان شما

عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده

باز گردد یا برآید، چیست فرمان شما؟

خاک شد سرها بسی در انتظار مقدمت

اندر این ره کشته بسیاراند قربان شما

ای شاهنشاه بلند اختر، خدا را همتی

تا ببوسم همچو گردون، خاک ایوان شما

ای شفیع عاصیان وی دستگیر مذنبان

بو، که بویی بشنوم از علم و عرفان شما

کی دهد دست این غرض یارب، که همدستان شوند

گوش جان ما و الفاظ درافشان شما

کس به دُور غیبتت طرفی نبست از علم و فضل

به که نفروشد دانایی به نادان شما

ای صبا، با همنشینان امام ما بگو  
 کی سر حق ناشناسان گوی چوگان شما  
 گرچه دوریم از بساط قرب، همت دور نیست  
 بسنده شاه شماییم و ثناخوان شما  
 کار «فیض» از دست رفت، آن شاه را آگه کنید  
 زینهار ای محرمان، جان من و جان شما  
 ملا محسن فیض کاشانی

## فجر آور تکسوار

من منتظرم بهار کی می آید  
 آلاله به لاله زار کی می آید  
 با بیرق آفتاب از کوچه صبح  
 فجر آور تکسوار کی می آید

محسن دهقان - سامان

## کوکب رخشان

یارب آن آهوی مشکین به ختن بازرسان

وان سهی سرو خرامان به چمن بازرسان

دل آزردۀ ما را به نسیمی بنواز

یعنی آن جان ز تن رفته به تن بازرسان

ماه و خورشید به منزل چو به امر تو رسند

یار مهروی مرانیز به من بازرسان

دیده‌ها در طلب لعل یمانی خون شد

یارب آن کوکب رخشان به یمن بازرسان

برو ای طایر میمون همایون آثار

پیش عنقا سخن زاغ و زغن بازرسان

سخن این است که ما بی تو نخواهیم حیات

بشنو ای پیک خبرگیر و سخن بازرسان

آنکه بودی وطنش دیده حافظ یارب

به مرادش ز غریبی به وطن بازرسان



## غزل انتظار

مژده ای دوست که صاحب نظری می آید  
کز دمش تازه بهار دگری می آید  
زین افق نورفشان بارقه‌ای می تابد  
پس این شام، مبارک سحری می آید  
می‌رسد قافله در قافله از عرش سرود  
نغمه شوق ز هر بام و دری می آید  
می‌رسد موسی گمگشته به سینای شهود  
دلکش آوای حق از هر شجری می آید  
از صدای جرس شوق که پیچیده به دشت  
آید این مژده که آوازه‌گری می آید  
رقص ذرات همی گویدم ای دل خوش باش  
که به داد دل ما چاره‌گری می آید  
مکن از بی خبری ناله که سیمرغ سرود  
از پس قاف محبت، خبری می آید

خوانده‌ام از نفس باد بهاری که مسیح

به شفای دل خونین جگری می‌آید

من اگر این همه چون مرغ سحر می‌نالم

باشد از شوق که صاحب هنری می‌آید

این بهار! ای (شفق)! ار دوست نیامد ز سفر

منتظر باش بهار دگری می‌آید

حجت الاسلام بهجتی (شفق)

## آینه در آینه

آخر آن فرخ رخ فرخنده خو کی خواهد آمد  
مهربان ماه من آن آینه رو کی خواهد آمد  
عالمی آینه در آینه شد تا رخ نماید  
آن به آیین آدمی را آبرو کی خواهد آمد  
ای دریغ از اشک و خون شد رشک جیحون دیده و دل  
تا نگردد بیش از این در خون فرو کی خواهد آمد  
دیری از داغ فراقش این دل سر در گریبان  
شست دست از جان به پای جستجو کی خواهد آمد  
مویی از مویه شدم نایی ز ناله تا به وصلش  
شرح سوز هجر گویم موبه مو کی خواهد آمد  
آید او آیابه بالین دردمندان را به درمان  
دل ز دردش در به در شد کوبه کو کی خواهد آمد  
هیچ دست از دامنش دل بر ندارد آن که دارد  
کوتاه از دامن دین دست عدو کی خواهد آمد

چون شود با یک نظر روشن دو عالم از فروغش  
 آخر آن خورشید عالمتاب کو؟ کی خواهد آمد  
 خارزار کفر و کین از ریشه سوزد تا به سازد  
 عالمی از عدل و داد آباد او کی خواهد آمد  
 جان سرشارم ز صهبای صفا تا در هوایش  
 همدم دل دم زند هر دم زهو کی خواهد آمد  
 دست خود آرد برون از آستین خواهی نخواهی  
 هان میپرس از هر که آید هان مگو کی خواهد آمد  
 تا کند خرم خزان دیده بهار گیتی آن گل  
 آن گل نرگس گل خوش رنگ و بو کی خواهد آمد  
 مهدی موعود «عج» یعنی قائم آل محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 رهنمای رهروان گرمپو کی خواهد آمد  
 همچو ماهی مرغ عمر از شست شد آخر خدا را  
 آن که آب رفته باز آرد به جو کی خواهد آمد  
 یاری «یاور» کند یاران مگر در واپسین دم  
 خود به پایان عمرم از این آرزو کی خواهد آمد

## کوکبه عدل

گرچه از اهل جهان روی نهان ساخته‌ای

روشن از پرتو خود روی جهان ساخته‌ای

دیدن طلعت تو چشم جهان بین خواهد

که جهانی به سوی خود نگران ساخته‌ای

آنچه پیداست به چشم تو نهانست ز ما

و آنچه پنهان بود از ما تو عیان ساخته‌ای

تو چو خورشید پدیددی ولی از فرط ظهور

رخ نهان از نظر پیر و جوان ساخته‌ای

عالم جم اگر از جنگ تبه گشت چه باک

کز پی صلح تو جا در دل و جان ساخته‌ای

هر کجا کوکبه عدل تو پرچم افراشت

عرصه مظلومه را مهد امان ساخته‌ای

هادی خلقی و مهدی حق و حجت عصر

وز رخ اهل جهان روی نهان ساخته‌ای

به ولای تو که فرمان ولایت با تست  
بنده درگه خود پادشهان ساخته‌ای  
هر که شد پیرو تو پیروی از ظلم نکرد  
که ز بیدادگرش دادستان ساخته‌ای  
صاحب امری و از حکم تو بیرون نبود  
آنچه در دایره کون و مکان ساخته‌ای  
تو به خود قائم و قائم به تو عالم که جهان  
قائم از عدل کران تا به کران ساخته‌ای  
حجت بالغه عقلی و در روی زمین  
پیرو حکم خود اعصار و زمان ساخته‌ای  
دولت حق طلب از دولت «سرمد» طلبی  
گر بدین سودا بی سود و زیان ساخته‌ای

## آوای مهدی (عج)

در گوش جان پیچیده باز، آوای مهدی

با چشم دل بینم کنون سیمای مهدی

تنهانه گوش من شنید این آیت عشق

کامشب جهانی بشنود آوای مهدی

بر عرشیان دارد مباحثات آن دو چشمی

کز جان ببیند قامت رعناي مهدی

برگو که داود نبی خاموش باشد

تا بشنود آن صوت روح افزای مهدی

صد یوسف از تخت جمال افتد به تعظیم

گر جلوه آرد چهره زیبای مهدی

ننهاده حق بر فرق «مولا» و «پیمبر»

تاجی به مثل تاج کرمنای مهدی

دنیا نزیبید گر شود محبوب مومن

جز با عدالت، یعنی آن دنیای مهدی

بسط عدالت نیست جز رشد ممکن  
رشد بشر شد مقصد والای مهدی  
بادا مبارک بر تمام پیروانش  
نورخ پر فیض رحمت زای مهدی  
چشم «امید» صالحان در انتظار است  
تا سر نهند از جان به پیش پای مهدی

بیا

ای جان بهار، خاک خسته است، بیا!  
غم بر سر دهر کله بسته است، بیا!  
ای زبده سفینه النجات عالم!  
کشتی جهان به گل نشسته است، بیا!



## خیزران

از حد گذشت ظلم و ستم، دادگر کجاست؟

شمشیر کفر غرقه به خون شد، سپر کجاست؟

تبعیض تا چه حد و ستم تا کدام مرز

ترس از خدا چه گشت و حیا از شر کجاست؟

شد کاخ‌ها دوباره بنا روی کوخ پا

طوفان نوح تا که برد بحر و بر کجاست؟

بر شد به کعبه ابرهه بر پیل آهنین

آن طائران قدسی رمی الحجر کجاست؟

خونابه شد به سینه دل از جور سامری

این کوه طور و موسی عمران، شرر کجاست؟

از «بیت لحم» تا به «جنین» آمدیم ما

هر جا صلیب بود و پسر، پس پدر کجاست؟

اقمار اهرمن به سماء غرق فتنه اند

سبابه «محمدی» شق القمر کجاست؟

«مروان» به «ربذه» خون «ابوذر» به خاک ریخت  
 در مکتب جنیه بیان «ام در» کجاست؟  
 «ضحاک» و «معتمد» شده از خون خلق مست  
 آهنگر زمانه چه شد، رویگر کجاست؟  
 از زوزه شغال در این بیشه دل گرفت  
 هرای ببر و غرش شیران نر کجاست؟  
 تنها زبان تیغ دهد ظلم را جواب  
 بر سنگ خاره ناله ما را اثر کجاست؟  
 خون شد ز غصه جوهر و زین غم قلم شکست  
 بر نوک نیزه آن لب فریادگر کجاست؟  
 از اشک و آه و ناله چه حاصل حسین (ع) را  
 در نینوا کسی که کند هدیه سر کجاست؟  
 در حیرت از تغافل خلقم به کیش خویش  
 صاحب عمارتیم و ندانیم در کجاست؟  
 وقت است شمس من که در آئی به تیغ عدل  
 در انتظار مطلع فجرم، سحر کجاست؟

## باز جمعه‌ای گذشت

باز هم بگیر، ای دل غم آشنا بگیر  
آسمان! ببار و جانب دل مرا بگیر  
بی تو کنج این خرابه‌ها غریب مانده‌ایم  
باز هم سراغ از این غریبه‌ها بگیر  
دشمنه‌زار بی نهایتی ست دشت روبرو  
زیر بازوان دوستان کور را بگیر  
ای که رام دستهای توست آب و باد و رعد  
دست از آستین بر آر و راه بر بلا بگیر  
خون لاله روی دست باد لخته می‌شود  
ای امید باغ! انتقام خون لاله را بگیر  
باز جمعه‌ای گذشت و حاجتم روا نشد  
ای دل! ای دل امیدوار من، عزا بگیر

حمید رضا شکارسری

## غزل مثنوی ای آفتاب

دیگر چرا؟ نه! چهره خوبت عیان شود

تا چند پشت ابر زمان‌ها نهان شود

ای آفتاب! سر بکش از گوشه سپهر

تا این زمین به جلوه تو آسمان شود

تا چند برج و باروی امیدهای من

گنجشک‌های یاد ترا آشیان شود

بر آن سرم که با تو کمی گفتگو کنم

بر آن سرم که خامه به دستم زبان شود

تا شکوه‌ها که در دل تنگ من از شب است

در پیشگاه عدل تو یک یک بیان شود

ترسم که در بیان سخن‌های سوزناک

یکباره طبع ناخوش من، ناتوان شود

در چارسوی حادثه ناچار مانده‌ام  
 کاری بکن که کار من آسان از آن شود  
 چشم من است اینک نشسته در انتظار  
 تا روشن از نظاره صاحب زمان شود  
 تا کی فقط امید تو ای آفتاب من  
 تسکین ده خرابی احوالمان شود  
 تاریک ماند غربت و راهی نیافتم  
 بر بی کسی خویش پناهی نیافتم  
 هر چند بی خیال تو روزم به سر نشد  
 بر آسمان طالع من ماه بر نشد  
 وا مانده‌ام چنان که مبادا چنین، کسی  
 مانند من مباد بروی زمین کسی  
 وقت است تا بیایی و طرحی درافکنی  
 بیداد را ز شانه دنیا برافکنی  
 دیگر چرانه چهره خوبت عیان شود  
 تا چند پشت ابر زمان‌ها نهان شود

ای آفتاب سر بکش از سینه زمین

تا این زمین به جلوه تو آسمان شود

باری تو شاد باش که در گردش زمان

اینها که گفتمت ز پی امتحان شود

در ماهنوز حوصله انتظار هست

شاید بهار آید و فصل خزان شود

ایرج شهباز - شاعری از افغانستان

دلہم قرا نمی‌گیرد از فغان بی تو  
سپندوار ز کف داده‌ام عنان بی تو

امین

## انتظار

شگفت نی، ندمد مهر خاوران بی تو  
سپیده دم ز گریبان آسمان بی تو  
زمین ز سردی دی چون دل من افسرده است  
چو گوی یخ‌زده در بستر زمان بی تو  
ترانه گل نکند در نگار خانه عشق  
پرنده پر نزند سوی آشیان بی تو  
به سوی ساحل امید ره نخواهد برد  
عنان کشتی از این موج بیکران بی تو  
پریده رنگ گل از زخم تازیانه باد  
گرفته نقش خزان، باغ ارغوان بی تو

در این کویر که در اوج آتش است و عطش  
اسیر دام سراب است کاروان بی تو  
بیه گلبن سحر از غم نوای سرمستی  
شکسته در گلوی مرغ نغمه خوان بی تو  
بیا که سوسن آزاد در سرای بهار  
حدیث عشق نگوید به ده زبان بی تو  
سر از کرانه غیبت بر آر و چشم مرا  
بین چو جام شفق گشته خون فشان بی تو  
تمام هستی ام از انتظار، لبریز است  
تهی است از می اشراق جام جان بی تو  
مگر که کوکب مهرت دریچه باز کند  
دو دیده دوخته دارم بر آسمان بی تو  
تهی مباد در این رهگذار سیر و سلوک  
ز عطر عاطفه محراب جمکران بی تو

استاد مشفق کاشانی



## ماه بی نشان

پیداتری ز خورشید ای ماه بی نشانم

تا از تو می سرایم گل می کند دهانم

معنای آفرینش فهم شکفتن توست

اردیبهشت محزون، حوای مهربانم

فواره سکوتی ای آه سرمه‌ای رنگ

هر بار با نگاهی آتش بزن به جانم

با ابرها بگوید دست مرا بگیرند

از دودمان آبم ماندن نمی توانم

بیرون شو ای همایون از پشت پرده غیب

تا در سه گاه مستی شوریده تر بخوانم

علیرضا قزوه

## جمال عالم آرا

چه جمال دلکش است این که تو ای نگار داری

که دلی نمانده دیگر که تو بی قرار داری

تو به حسن و این ملاحظت به چنین قیام و قامت

نه عجب که بی شکیبی تو ز هر کنار داری

به جمال عالم آرا به درآ دگر خدا را

ببنگر به بیقراری که در انتظار داری

به جهان پرتلاطم به تو آورم تظلم

که تویی تویی پناه و ید کردگار داری

تو بیا بیا که جانها همه دارد این تمنا

که بیایی و جهانی دگر استوار داری

همه شب به آه و زاری که تو شاه کامکاری

نظری ز روی رحمت به من نزار داری

نرود ز دیده اشکم، نرود ز سینه آهم

که چو ذره‌ای مرا هم تو مگر شمار داری

چو مدیح شه سرودی سزد ار که فخر داری

تو به طبع خوش که داری و قلم ز یار داری

اکبر قلم سیاه

در بزم ولا، جام هدایت مهدیست

مقصود ز نور بی‌نهایت مهدیست

ثبت است که در جریده عالم قدس

گلوآژه روشن (ولایت) مهدیست

عبدالحمید رحمانیان «پاکدل»

## می‌گذرد

اگر چه روز من و روزگار می‌گذرد

دل‌م خوش است که با یاد یار می‌گذرد

چقدر خاطره‌انگیز و شاد و رویایی

قطار عمر که در انتظار می‌گذرد

به ناگهانی یک لحظه عبور سپید

خیال می‌کنم آن تک سوار می‌گذرد

کسی که آمدنی بود و هست، می‌آید

بدین امید، زمستان، بهار، می‌گذرد

نشسته‌ایم به راهی که از بهشت امید

نسیم رحمت پروردگار می‌گذرد

به شوق زنده شدن، عاشقانه می‌میرم

دوباره زیستنم زین قرار می‌گذرد

همان حکایت خضر است و چشمه ظلمات

شب‌بی که از بر شب زنده دار می‌گذرد

شبت همیشه شب قدر باد و روزت خوش

که با تو روز من و روزگار می‌گذرد

محمد تقی جمالی

نام تو دوی درد یاران باشد

تسکین قلوب بیقراران باشد

در وصف تو گر آب مرکب گردد

محصول قلم یک از هزاران باشد

عبدالحمید رحمانیان «پاکدل»

## صبح بی تو

صبح بی تو رنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد

بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد

بی تو می گویند تعطیل است کار عشقبازی

عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد

جغد بر ویرانه می خواند به انکار تو، اما

خاک این ویرانه ها بویی از آن گنجینه دارد

خواستم از رنجش دوری بگویم، یادم آمد

عشق با آزار خویشاوندی دیرینه دارد

روی آنم نیست تا در آرزو دستی برآرم

ای خوش آن دستی که رنگ آبرو از پینه دارد

در هوای عاشقان پر می کشد با بیقراری

آن کبوتر چاهی زخمی که او در سینه دارد

ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می گشاید

آنکه در دستش کلید شهر پر آینه دارد

## داغ لاله

طنین خنده بوی بهار می آید  
صدای چنگ و نی و عود و تار می آید  
سواد پرچم عشق از کرانه‌ها پیداست  
ز سرزمین وفا یک سوار می آید  
نماز وحدت لیل و نهار نزدیک است  
امام جمعه‌ی هشت و چار (عج) می آید  
دلی به آتش و سوز و صفا مهیا کن  
یکی ز وعده خوبان به بار می آید  
چو عندلیب که از داغ لاله می سوزد  
نوا‌ی ناله‌ای از نای، زار می آید  
خریم منزل شاهد کجاست ای مطرب  
که خیل ره زدگانش خمار می آید  
زدیر و کعبه و میخانه چند پرهیزی  
که پند پیر مغانم به کار می آید

خجل زگریه‌ی خویشم زآه بی‌دردی

سکوت رعد سخن خنده‌دار می‌آید

زخم قدس مقدس عیان مرا دردی است

که دل هر آینه بر آن دچار می‌آید

ز هر جهت حرم امن عشق شد غارت

دو دیده‌ام به چه خوابی دچار می‌آید

کجا شده است جوی غیرت ای مسلمانان

عدو به غارت آن بی‌شمار می‌آید

دلاوران سفرهای سخت آماده

نوید رخصتی از طرف یار می‌آید

کویر و ناز و تنعم به هم نمی‌خواند

مدار غصه که با دل کنار می‌آید

قادری یولقون آغاج - کویر



## سرافرازترین

نرگس از مستی چشمان تو غمازترین  
به چمن سرو، و طنازی تو نازترین  
گریه عشق بنازم که به سیلاب رخم  
شده از شوق تو کاشانه براندازترین  
من بسمت غزل مهر تو ره یافته‌ام  
تا برین شاخه شدم مرغ خوش‌آوازترین  
میکند عشق در افکار من خسته طلوع  
هر زمانی که شود نام تو آغازترین  
با نگاه تو تماشاگه دل گشته چمن  
که طبیعت شده از چشم تو دل‌بازترین  
بید مجنون به رکوع تو دل‌انگیز شده است  
هر که بر خاک تو افتاده، سرافرازترین  
غیردرگاه تو «سائل» به گدائی نرود  
که ندیده است درین کوچه دری بازترین

(سائل لواسانی)

## زیباترین بهانه دنیا

این جمعه هم گذشت، تو اما نیامدی  
پایان سبز قصه دنیا، نیامدی  
مانده است دل اسیر هزاران سؤال تلخ  
ای پاسخ هر آنچه معما، نیامدی  
کز کرده‌اند پنجره‌ها در غبار خویش  
ای آفتاب روشن فردا نیامدی  
افسرده دل به دامن تفتیده گویر  
ای روح آسمانی دریا نیامدی  
ای حس پاک گمشده روح روزگار  
زیباترین بهانه دنیا نیامدی  
ای از تبار آیینه‌ها ای حضور سبز  
ای آخرین ذخیره طاهای نیامدی

این جمعه هم گذشت و غزل ناتمام ماند  
این است قسمت دل من، تا نیامدی

## عزل عزل به یاد تو...

تو ای دل شکسته از وسعت شب عبور کن  
به فجر صادقم رسان مرا پر از سرور کن  
ز عشق دم زخم همه غزل غزل به یاد تو  
شعر بلند آرزو به ذهن من خطور کن  
کویر تفتیده منم و تشنه نگاه تو  
بسیا و ساغر مرا پر از شراب نور کن  
نمانده بر لبم به جز زمزمه‌های عاشقی  
گواه اگر که خواستی شعر مرا مرور کن  
بیا که دل شکسته‌ام، کنج قفس نشسته‌ام  
غریب بال بسته را نگاه در عبور کن  
خزان گرفته‌ام بسیا بهار غایب از نظر  
مرا تو با اشاره‌ای مست می حضور کن

کجا قرار دارد این دل رمیده (رضا)

یا فرجش را برسان یا که مرا صبور کن

به تنگ آمده‌ام از این گرفت و گیر زندگی

قسم به داغ لاله‌ها ظهور کن ظهور کن

غلامرضا زربانویی

سرسارتر از زلال باران آمد

مولود گل و دولت یاران آمد

میلا دگل سرسبد باغ وجود

فرخنده به خیل بیقراران آمد

عبدالحمید رحمانیان «پاکدل»

## خورشید صبح آدینه

پیش پای تو مردنم هوس است  
سر به تیغت سپردنم هوس است  
همچو شیران شرزه در میدان  
جان به جانان سپردنم هوس است  
زیر شمشیر دوست رقص کنان  
سر بی قدر بردنم هوس است  
ای سبوی سپیده بر دوش  
می خورشید خوردنم هوس است  
پایای ستارگان همه شب  
دُر گریه شمردنم هوس است  
ای تو خورشید صبح آدینه  
ظلمت از دل ستردنم هوس است

همچو موجی هزار مرتبه من

پیش پای تو مردنم هوس است

امیر علی مصدق

## گنجینه نهان

ای دوست مهربانی تو جان من گرفت

گنجینه نهفته و پنهان من گرفت

بد کرده‌ام به تو مگر ای جان ستان من

عشقت فسانه گشته و دامان من گرفت

مذهب به باد رفت، به سودای عشق تو

گفتم خطات، که عشق تو ایمان من گرفت

در حیرتم ز مدعیان دگر چرا؟

بگسسته، وجود پریشان من گرفت

از خویش پرسم، ایدل غافل چه کرده‌ای

آمد به ناز و خنده گریبان من گرفت

گفتا: نبود، جز دل سوزان حقیر را

از التفات، این دل سوزان من گرفت

گفتم: بسوز، چون پر پروانه، دم مزن

زان آتشی که هستی و ارکان من گرفت

ای دوست، غایب از نظری، باش، حاضری

چون مهر تو سراسر دیوان من گرفت

عنوان زد دست رفت (فرائی) به چاکری

ارجی گران نهاد که عنوان من گرفت

عبدالمجید فرائی

فجر است و صبا مشک فشان می آید

آرام دل و شش‌فای جان می آید

ای دل به هواخواهی سردار امید

برخیز که «صاحب الزمان» می آید

عبدالحمید رحمانیان «پاکدل»

## ای مهربان

جمعه‌ای دیگر بدنیا آمده  
دل، غم شب را هویدا می‌کند  
گریه از دیوارها سر می‌کشد  
لحظه‌های سبز پنهان می‌شوند  
باغچه از ما شکایت می‌کند  
واژه‌ها از ما فراری می‌شوند  
ما سپیدی را ز خاطر برده‌ایم  
ما اسیر دست سرما گشته‌ایم  
در کلاس دوستی رد می‌شویم  
در زمین پرواز را گم کرده‌ایم  
خسته در زندان غربت مانده‌ایم  
کار ما هر روز شب را دیدن است  
در خزان عشق اینجا مانده‌ایم  
بی‌صدا مانند فردا آمده  
خویش را در غصه پیدا می‌کند  
تا حیاط دیده‌ها پر می‌کشد  
تشنه یک جرعه باران می‌شوند  
از خزان دل حکایت می‌کند  
زخم‌های کهنه کاری می‌شوند  
در فراسو سیاهی مرده‌ایم  
خسته از امروز و فردا گشته‌ایم  
هر کجا خوبی است ما بد می‌شویم  
ما پرستوهای پشت نرده‌ایم  
در کویری بی‌محبت مانده‌ایم  
با طلوع خستگی خوابیدن است  
از بهار آرزو جا مانده‌ایم



ما صدای غصه را فهمیدیم      انتظار و خستگی را دیده‌ایم

پس بیا ای مهربان آبی‌ترین

ای تمام عشق مهتابی‌ترین

سروناز بهبهانی

## یوسف مکه

بی آنکه بینم صورتت دل شد گرفتارت  
هر جا... نمی دانم کجا هستی خدایارت  
ای خیمه گاهت بقعه غربت بقیع رنج  
هر شب یتیمی می گذارد سر به دیوارت  
در باغ شعرم یاس و مریم نذر می کردند  
تا بشکفد عیسی بن نرگس! چشم بیمارت  
از پشت صدها ابر می تابی و می بینم  
انگشت بر لب می شود خورشید در کارت  
دریای حیدوار جوشان کوفه را دریاب  
نخل نحیف عدل شد مشتاق دیدارت  
چاهی ابوسفیان و قومی بدر در پیش است  
ای تیغ حق در دست، دست حق نگهدارت  
دیشب دلم با یوسف مکه چنین می گفت:  
«من گرمی بازار هستم نه خریدارت!»

## بهار یعنی...

صدای پای نسیم بهار می آید  
دوباره فصل غزل فصل یار می آید  
ز خواب جنگل غزل مغمور می شود بیدار  
به گوش، زمزمه آبشار می آید  
و بعد از آن سفر ارغوانی اش، لاله  
سر مزار غریبا هزار می آید  
دوباره باد صبا پایکوب و دست افشان  
به صحن گل سرشبها، خمار می آید  
دوباره آیینه‌ها می زنند بر رخ، آب  
چرا که از ره مشرق، نگار می آید  
بهار سبز من آن عاکف خرابات است  
همان که با شرر ذوالفقار می آید  
بهار یعنی مهدی (عج) همان که چون خورشید  
زیشت پنجره انتظار می آید

و بعد از آن همه زخم و عطش زفیض دمش

دوباره خون به رگ روزگار می آید

برون زبستکده پانه تو سالکا و ببین

صدای پای نسیم بهار می آید

سالک سردرودی

## موعودیه

ای بشارت بهشتی، ای ظهور ناگهانی  
یک غزل به من نظر کن، با دو چشمان آسمانی  
در مقام از تو گفتن، ناتوان ناتوانم  
می‌کنم تو را تکلم، با زبان بی‌زبانی  
دیدن تو آرزویی، از تبار غیرممکن  
پشت خلوت خیالم، مثل بوی گل ناگهانی  
می‌دوم کرانه‌ات را، پابه‌پای بوی حسرت  
می‌دوم نشانه‌ات را، پابه‌پای بی‌نشانی  
تو، عبور یک خیالی، رد پا نمانده از تو  
از کجا گذشته‌ای تو، ای نسیم ناگهانی؟!  
رد قلب عاشقت را، از غزل گرفته‌ام من  
ای تغزل مجسم، ای غزل‌ترین نشانی

کی طلوع می کنی تو، آفتاب عالم آرا؟

کی ظہور می کنی تو، ای فروغ جاودانی؟

حاجتی ندارم از تو جز تبسم ظہورت

کی غبار غیبتت را، از دلم تو می تکانی!؟

رضا اسماعیلی

## نجیبانه

از افق‌های دور می‌آیی  
عشق را بعثتی دگر بخشی  
تا بلندای عشق می‌تازی  
غیبتت را نمی‌کنم باور  
خاک را نفخه دگر داده  
ترد و نازک به ذهن شاعر باز  
هر دمم جلوه دگر سازی  
در شعارم نمی‌شوی محصور  
بحر و برت نمی‌شود مانع  
در طنین نوای دلخواهی  
چه نجیب و صبور می‌آیی  
مگر از کوه طور می‌آیی  
مگر از کوه نور می‌آیی  
که به دل بی‌حضور می‌آیی  
کین چنین نو ظهور می‌آیی  
چون خیال بلور می‌آیی  
که ملک‌گه چو حور می‌آیی  
که ز اوج شعور می‌آیی  
کز رهی بی‌عبور می‌آیی  
با گل آهنگ شور می‌آیی

مگر از نغمه «ارم» خواندی

که چنین پر سرور می‌آیی

محمود رزاقی (ارم)

## مثل انبیاء

هیچکس نور ز دیده است، مهر، خوب تر از تو  
خرم آنکه در خردی، خورده چوب تر از تو  
می خورد به سختی از روزگار سیلی ها  
آنکه از تن آسائی می کند حذر از تو  
باغ نونها لان را چون تو باغبانی کو  
بس نهالها گشته است سرو کاشمر از تو  
صد هنر به هر عضو هست و هر هنر جوئی  
لا اقل تواند کرد کسب یک هنر از تو  
مثل انبیاء از بس فیض علم تو عام است  
هر کسی بقدر خویش گشته بهره ورتر از تو  
خاک تشنه را باران بیشتر کند سیراب  
می برند مشتاقان فیض بیشتر از تو  
کور هم به آن کوری گر به محضرت آید  
می شود غزالی وار صاحب نظر از تو



کیست کز الف تا یا نشنود پیامت را

مبتدای هر حرفی می دهد خبر از تو

بیم شرک ورزیدن گر نبود «قصری» را

خود برای خود می ساخت خالقی دگر از تو

کیومرث عباسی «قصری»

## ناخدای باخدایان

ظهورت را شنیدم عنقریب است  
زبس که دیر کردی در زهورت  
دگر باور ندارم حرف‌ها را  
نمی‌گویم بیا! اما بدان که  
تمام لحظه‌هایم بی‌حضورت  
بیا ای ناخدای باخدایان  
نه این تعیین تکلیف است، اما  
یقین دارم که روزی خواهی آمد  
ولی قدری برای من عجیب است  
مرا قدری بعید از این قریب است  
تمام حرف‌ها دیگر فریب است  
دل ایلی برایت بی‌شکیب است  
پر از «عجل» پر از «امن یجیب» است  
بیا دیگر زمانه نانجیب است  
بیا دل‌های ما حسرت نصیب است  
که کوچه، خانه پر از بوی سیب است

به هر حال ای تو غایب، ای تو حاضر

مرا یادت شفا، نامت طبیب است

## شال سبز بهاران

ای در هوای تو جاری، عطر نسیم بهاران  
آوای گرم کلامت پیچیده در کوهساران  
در خانه‌های دل ما عشق تو مأوا گزیده‌ست  
شوق وصال تو برده‌ست تاب از دل بیقراران  
با مرغ غم همنوایم در این کویر عطش خیز  
ای ابر رحمت به رقص آر شولای بشکوه باران  
یاران عشق گذشتند از مرز سرخ شهادت  
ببردند داغ فراق بر وسعت لاله‌زاران  
آهنگ ماندن نداریم با این غم خانمانسوز  
دوران به کام کلاغان، آتش به جان هزاران  
تا چند باید نشستن در کنج ویرانه غم  
تا چند باید ببینم بر گنجها نقش ماران

خون دل از دیده جاریست، مستضعفان جهان را  
 بر سینه‌شان زخم کاری از خنجر نابکاران  
 بر عرصه خون و شمشیر، چون پانهی بهر پیکار  
 ریزند سر پیش پایت از بیم سر، تکسواران  
 در این غروب غم‌انگیز، در غربت زرد پاییز  
 کسی می‌رسد دستهامان بر شال سبز بهاران  
 پیدا است کز ره می‌آیی، غمها زدل می‌زدایی  
 آغوش خود می‌گشایی بر روی چشم انتظاران

عباس براتی پور

## توروزی خواهی آمد

توروزی خواهی آمد، عشق را ترسیم خواهی کرد  
تو معنای قشنگ عشق را تفهیم خواهی کرد  
توروزی خواهی آمد، با سبدهایی پر از شادی  
گل لبخند را بر چهره‌ها ترسیم خواهی کرد  
تو می‌آیی، به سوز هجر پایان می‌دهی روزی  
دل بشکسته را با وصل خود ترمیم خواهی کرد  
تو می‌آیی، ره‌آورد حضورت مهربانی‌هاست  
تو رسم دوستی را بین ما تحکیم خواهی کرد  
تو می‌آیی، و نشر حرف‌هایت آب و آینه‌ست  
تو رود عدل را جاری به هفت اقلیم خواهی کرد  
توروزی خواهی آمد، از همین جاده، همین کوچه  
محبت را میان ما همه تقسیم خواهی کرد

## مژده فردای روشن

ستاره می‌فشانم معبرت را  
کدامین جمعه می‌آیی زکعبه  
ببار ای ابر رحمت، دوست دارد  
تو اقیانوس آرامی که دریا  
تو با یاد خدا کردی معطر  
تو سیمرغی که در خضرای قافی  
بکوچان سمت اوج بی‌نیازی  
چه کس پاسخ دهد گر تو نیایی

تباسی می‌کنم چشم تورت را  
که گلباران نمایم معبرت را  
زمین باران بعد از تندرت را  
ندارد وسعت پهناورت را  
تمام لحظه‌های باورت را  
نگر سی مرغ بی‌بال و پرت را  
دل دلدادگان مضطرت را  
صدای الغیث مادت را؟

بیا ای مژده فردای روشن

دل افشان می‌نمایم معبرت را

## صبح جمعه موعود

آینه تو را دید و من جمال آینه

دلخوشم دگر باره، با وصال آینه

طره چلیپا را، تا که شانه می کردی

بارشی زدل آمد، در خیال آینه

عهد اربعین بستم، تا دلم شود صافی

وجه حق شود پیدا، در زلال آینه

عقل سنگی ام گذاشت، در شب وصال تو

تا خدا بکوچم من، با دو بال آینه

اینک این من و هجران، تا ابد مرا کافی

تا که رو سیه باشم، در قبال آینه

ای که مظهر نوری، لمعهای تجلا کن

تا شبی شود ممکن، اتصال آینه

عارفانه می دانم، عاشقانه می خوانم

مرگ عاشقان باشد در زوال آینه

آینه بود شاهد، روز و شب جمالت را  
می خورد بسی حسرت، دل به حال آینه  
در دلم تجلا کن، سنگ فتنه می بارد  
عمر کوتاهی دارم، چون مجال آینه  
طره را بزن یکسو، از جمال دلجویت  
حسن تو دهد معنا بر کمال آینه  
صبح جمعه موعود، می تواند آیا بود  
شاهد تجلایت، دل، مثال آینه  
وعده تو حق باشد، زنده ام که باز آیی  
یا چو گل شوم رویا، من! به سال آینه

کرج - محمد علی جعفریان (عاشق)



## گل منتظر

مهدی بیا که منتظر مقدم توایم

با زخم دل به جستجوی مرهم توایم

مهدی بیا که دیده و دل فرش راه توست

چشم دلم به جانب رخسار ماه توست

مهدی بیا که منجی اسلامیان تویی

پنهان زدیده، لیک به هر جا عیان تویی

مهدی بیا و ریشهٔ افساد را بکن

با داد خویش، خیمهٔ بیداد را بکن

رخسار جانفروز تو مهر هدایت است

مفهوم آفتابی نور ولایت است

گل جلوه مبارک روی نکوی توست

سنبل حدیث طرهٔ طرار موی توست

ای نام روحبخش تو آیینه‌دار روز

تا چشم فتنه کور شود، چهره برفروز

ای آفتاب مصطفوی، ماه منجلی

آرام جان فاطمه، نور دل علی

خاموشی چراغ ولای تو دور باد

دل‌های عاشق از قدمت غرق نور باد

روزی نمی‌رود که نخواهم ظهور تو

باور اگر چه کرده دل من حضور تو

گاهی که دل ز هجر تو بی‌تاب می‌شود

با مژده ظهور، جهان‌تاب می‌شود

بیگانه با حقیقت عشق است آشکار

هر عاشقی که نیست تو را چشم انتظار

رفت آنکه در طریق ولایت به نور عشق

در هر مقام دید تو را با حضور عشق

دارم دلی به نور ولای تو منجلی

ای روح‌بخش مکتب اسلام چون علی

مائیم و انتظار قدم‌های سبز عشق

تا جان فدا کنیم به فردای سبز عشق

روح خدا که صبح ظهور تو مژده داد

ما را به آفتاب حضور تو مژده داد

با قصه فراق تو کی آرمیده ایم؟

عمری گذشت و چشم به راه سپیده ایم

تا عاشقان زار تو گردند شادمان

عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان

نام بلند عشق ز نام رسای توست

سرمایه بهشت، نسیم ولای توست

ای آخرین سرود امامت به نای عشق

بردوش توست تا به قیامت لوای عشق

ای آنکه باغسار ولا از تو جان گرفت

از هر گلی نشان تو را می توان گرفت

تا بوده ام ز عشق تو سرمست بوده ام

هر جا که ذکر خیر شما هست بوده ام

خواب است دیده ای که حضور تو را ندید

در هر ستاره جلوه نور تو را ندید

نسومید هر که بود ز فیض ظهور تو

روشن کجاست دیده جانش به نور تو

همراه خود هر آنکه ز شیطان بریست کن

طاغوتیان جامعه را سر به نیست کن

شاد آنکه در مسیر ولای می‌زند قدم

مسرور از ولای شما می‌زند قدم

محرور از تلالو نور هدایت است

مهجور آن دلی که زمهر ولایت است

تا صبح دلفروز طلوع تو آفتاب

مائیم و نور رهبر محبوب انقلاب

عجل، کز انتظار ظهور تو پیر شد

«عباس خوش عمل» که ز غم گوشه گیر شد

عباس خوش عمل

## وظایف مادر قبال امام علیه السلام

وظایف یک انسان معتقد به حضرت حجت علیه السلام به سه دسته تقسیم می شود:

۱- وظایف قلبی

۲- وظایف بدنی

۳- وظایف مالی

### وظایف قلبی

۱- ایجاد تشدید علاقه به آن بزرگوار (امام مظهر اسماء و صفات خداست)

۲- غمگین بودن به خاطر حزن آن امام علیه السلام (در زندان غیبت شاهد صدمه

خوردن دین خدا)، (به خاطر مفارقت و دوری از آن حضرت)، (به خاطر طولانی

شدن غیبت)

۳- انتظار فرج (یعنی انتظار تشریف فرمائی امام و انتظار تشکیل حکومت

عدل الهی، انتظار موجب دوری از گناه می شود)

۴- علاقه قلبی به ترویج نام محبوب عالمیان (حضرت صاحب الزمان علیه السلام)

### وظایف بدنی

۱- دعا برای ظهور حضرت (دعای الهم کن لولیک + دعای ندبه)

۲- مقدم داشتن دعا برای حضرت قبل از دعا کردن برای خود

۳- درخواست معرفت بیشتر امام از خداوند متعال

۴- مداومت در خواندن دعای یاالله یارحمن یارحیم یا مقلب القلوب ثبت

قلبی علی دینک

۵- صبر و تحمل در برابر آزار و اذیت دشمنان

۶- هر روز عهد و پیمان با آن بزرگوار با خواندن دعای عهد پس از نماز صبح

۷- توبه از گناهان

۸- اهتمام در تحصیل صفات حمیده و اخلاق پسندیده

۹- جلب محبت مردم به سوی امام علیه السلام

۱۰- انجام امور مستحبه به نیابت از طرف حضرت علیه السلام

الف: زیارات ائمه معصومین و امامزادگان در بقاع متبرکه ائمه، زیارت

جمکران و امامزادگان، ۱۱ بار سوره حمد و ۷ بار سوره قدر و ثواب آن را به

صاحب قبر هدیه نمایند

ب: خواندن نماز مستحب

ج: عیادت از بیماران

د: فاتحه خواندن در قبرستان

ه: به یاری شیعیان درمانده شتافتن

و: قرائت قرآن کریم

ز: نماز شب خواندن

ح: کمک مالی به فقرا از طرف حضرت

۱۱- شرکت در مجالس سوگواری ائمه به نیابت حضرت

۱۲- ترویج زبانی، قلمی، قدمی، سخنرانی، نوشتن کتاب

### وظایف مالی

صدقه دادن برای سلامتی آن بزرگوار

۱- زیارت مستحبه بیت الله الحرام به نیابت آن حضرت

۲- شرکت فعال در جشن های تولد آن حضرت

۳- خرید کتاب مربوط به امام زمان و هدیه دادن به دوستان

۴- دادن میهمانی و اطعام دوستان امام زمان (عج)

## آفتاب جمعه

به هر چه جمعه قسم چشم انتظار توأم  
قرار وصل نداری و بیقرار توأم  
دلَم به سمت تو باشد که در دعای سمات  
هنوز از اثر ندبه اشکبار توأم  
وفانما و زکارم گشایشی فرما  
که در دعای فرج خواستار کار توأم  
سرم اگر برود باز هم دعا گویم  
که هست منت شمشیر حق گزار توأم  
عریضه دل من لیک آب با خود برد  
در انتظار جوابی به رهگذر توأم  
گران عشق من و جمکران تو، حالی  
فقای قافله اشک رهسپار توأم  
به آفتاب بلندی که که «ذره» راست حیات  
همیشه سایه نشین خواه خاکسار توأم



## عشق سرکش

شب که در خلوت اندیشه تمنای تو بود  
گل داغ دل من انجمن آرای تو بود  
جلوه در آینه‌ام پرتو رخسار تو داشت  
سینه آتشکده حسن دلارای تو بود  
کفر و دین را به کسی فتنه چشمت نگذاشت  
در سواد حرم و بتکده غوغای تو بود  
عشق سرکش اثر از حسن گلو سوز تو داشت  
داغ حسرت گلی از دامن صحرای تو بود  
مژه بر هم نردم آینه‌سان در همه عمر  
بسکه در دیده من ذوق تماشای تو بود  
باده در ساغر دل نرگس مخمور تو ریخت  
مستی ما همه از جام مصفای تو بود  
دل شیدا شده‌ام داغ تولای تو داشت  
سر سودازده‌ام خاک کف پای تو بود

گل باغ نظرم غنچه سیراب تو شد

سرو بستان دلم قامت رعناي تو بود

صيد آهو نگهان غمزه غماز تو کرد

دام جادو صفتان زلف چلیپای تو بود

گوهر عاشق سرگشته و معشوق یکی است

در حقیقت من و ما موجه دریای تو بود

فتنه‌ها داشت «حزین» سجده مستانه تو

درد میخانه مگر خاک مصلاي تو بود

حزین لاهیجی

## ای یار غایب از نظر

بنگر به چشم مست من، وین ابروی پیوست من، وین چون عروسان  
جست من، وین نازها بر شست من،

دیگر چه آید دست من، ای یار غایب از نظر

جانا به جعد موی تو! بر طره شب بوی تو! وان حلقه گیسوی تو! وان  
تیغ زن ابروی تو! وان نرگس جادوی تو!

از خود بده ما را خبر! ای یار غایب از نظر

جانا به شکر خانهات! وان گردش پیمانہات، وان نرگس مستانهات،  
وان خط و خال و دانهات، وان چشم پرافسانہات،

بر ما شبی بنما گذر ای یار غایب از نظر

من عاشقی دیوانہام، بر شمع تو پروانہام، بهر تو در میخانہام،  
آتش مزن کاشانہام،

با آن نگاه پر شرر، ای یار غایب از نظر

خواهم پی دیدار تو، بهر گل رخسار تو، وان نرگس بیمار تو، افتم  
هزاران بار تو، بر پای مهماندار تو،

گیرم سپس تنگت ببر! ای یار غایب از نظر!

رفتی و من مجنون شدم، بر بوی تو هامون شدم، از داغ تو جیحون  
شدم، و ز عشق تو در خون شدم،

از من چه می خواهی دگر، ای یار غایب از نظر

شاهای غبارت می شوم، فرمانگزارت می شوم، قوش شکارت می شوم،  
چون جان نثارت می شوم، آخر به کارت می شوم،

بی من مگردانی مقرای یار غایب از نظر

ای جان من وی روح من! ای کشتی وای نوح من! ای سینه مشروح  
من! بهر دل مجروح من!

باز آی دیگر از سفرای یار غایب از نظر!

ای جان من جان شما این سر به قربان شما، من خود به دوران شما،  
مردم ز هجران شما، دستم به دامان شما،

خونم مریزی بی ثمر، ای یار غایب از نظر

هر شب ز شوق روی او، مدهوش رنگ و بوی او، مست کف مینوی  
او، افتاده ام در کوی او، سر می نهم بر جوی او،

تا ماه من آید به بدر، ای یار غایب از نظر

ای رأی عالم رأی تو، و ز طبع کار افزای تو، ای صدر گیتی جای تو، ای بر

فلک ماوای تو، از همت والای تو،

انجم به گردون مستقر، ای یار غایب از نظر  
 شاها وفادار توأم، سرخیل و سالار توأم، در بزم می یار توأم، در رزم سردار  
 توأم، سلطان دربار توأم،  
 هم تاج دارم هم تبر، ای یار غایب از نظر  
 ای از عدم بیرون شده، و ز چندها بیچون شده، در ربع ما مسکون شده،  
 در مصر جان ذوالنون شده، وانگه سوی فیلون شده،  
 تا قوم را یابی مفر، ای یار غایب از نظر  
 ای جلوه طاووس من! ای عشق جالینوس من! ای نام تو ناقوس من! خامش  
 مکن فانوس من! و ز طاق میناوس من!  
 قرصی بیاور از قمر! ای یار غایب از نظر  
 شادان بزی از بخت خود، و ز طالع خوش وخت خود، ایمن نشین بر  
 تخت خود  
 و زدشمن سر سخت خود، بر رزمگه بر رخت خود،  
 ای پادشاه بحر و برا! ای یار غایب از نظر  
 شاها به حق ساغرت، وان جام‌های پرزرت، وان رخت سیمین در برت  
 وان طاوسان محشرت، از ما میپوشان منظرت،  
 وز ما مگیر این شور و شرا! ای یار غایب از نظر  
 ای عرش در پیراهنت! دست فلک بر دامت! ای روح عالم در تنت! در قلب

گیتی مسکنت! وز گوهر و از معدنت،

این خود حدیث مختصر، ای یار غایب از نظر

ای چرخ را چنبر زده! خورشید را بر سر زده! بر بت شکن آذر زده! نمرود را

شهر زده! بر مدعی تسخر زده!

بر خصم دون یابی ظفر! ای یار غایب از نظر

ای روی تو برهان من، وی حجت تو جان من، ای نور تو تابان من

وی لقمه‌ات بر خوان من، آخر بگو سلطان من،

کی می‌رسی با کروفرفر، ای یار غایب از نظر

بنگر شها روی زمین، با آن نگاه نازنین، از لاله و از یاسمین، از

ظلم و جور کفر و کین، از هند و ری تا روم و چین،

عالم به راحت منتظر، ای یار غایب از نظر

ای شه سلامت می‌کنم، گردن به نامت می‌کنم، صاحب مقامت می‌کنم، ماه

تمامت می‌کنم، وین می‌به جامت می‌کنم،

آیی به بزم ما اگر، ای یار غایب از نظر

روی تو دیدم جان شدم، و ز صنع تو حیران شدم، از نرگست گریان شدم

و ز پسته‌ات خندان شدم، آنکه سوی دکان شدم،

از بهر حلوا و شکر، ای یار غایب از نظر

تمثال شاهی را ببین، خورشید جاهی را ببین! نور الهی را ببین، سر

کماهی را ببین، هم گاو و ماهی را ببین،  
 بر تخت او بنهاده سر، ای یار غایب از نظر  
 از نزد من محزون مرو، ای ماه من بیرون مرو! با این دو چشم خون مرو  
 و زکوچه خود افزون مرو! نزد رقیب دون مرو!  
 زین شحنه گان پرده در! ای یار غایب از نظر  
 ساقی نگه کن جام من! وین جان بی آرام من! مطرب روا کن کام من! تا  
 قرعه افتد نام من! وی شه بده انعام من!  
 با آن دهان پر گهر، ای یار غایب از نظر  
 ای پادشاه جم بیا! وی قبله اعظم بیا! ای صاحب خاتم بیا! ای منجی  
 عالم بیا! ای وارث آدم بیا،  
 وی زاده خیرالبشر! ای یار غایب از نظر  
 ای نور من وی نار من! ای آتشین رخسار من! ای دلبر عیار من! در خانه  
 خمار من! آخر چه کردی کار من!  
 وان وعده‌های بی ثمر، ای یار غایب از نظر

## سپر خون خدا

مصلح خلق خدا می آید  
شب قدر است و بود گاه دعا  
ای جهان بشریت امشب  
ای گدایان به رهش بنشینید  
آنکه بهر دل بشکسته ما  
آنکه با تیغ کجش راست کند  
گر چه گیتی شده ظلمانی لیک  
بهر دیدار چنین مولودی  
امشب از لطف خداوند کریم  
بهر نابودی خصم ناپاک  
رهروان حرم جانان را  
داد گیرنده خصم قرآن  
بهر خونخواهی از خون پدر

مظهر صلح و صفا می آید  
چون اثر بخش دعا می آید  
بهر ما راهنما می آید  
که امیر در سرا می آید  
می شود عقده گشا می آید  
قامت دین خدا می آید  
شمس افلاک هدی می آید  
عیسی از اوج سماء می آید  
منبع جود و سخا می آید  
مهدی پاک لقما می آید  
قبله و قبله نما می آید  
داده خواه شهدا می آید  
پسر خون خدا می آید



آن طبیبی که به زخم دلها نهد از لطف دوا می آید

«حافظی» دلبر جانانه ما

عاقبت در بر ما می آید

محسن حافظی

## تا جمعه ظهور

بهار گمشده بازاً که ارغوان باشیم

مخواه شاخه خشکیده در خزان باشیم

زآب و آتش ما شعله‌ها به دود رسید

نخواستند که چون ابر مهربان باشیم

ستاره‌های زلالیم کاشکی می‌شد

چو رود آبی شب غرق آسمان باشیم

نگاه غربت این شهر رنگ عشق نداشت

نبود قسمت ما با تو هم‌زبان باشیم

بیا که قحط محبت امان نخواهد داد

دوباره بر سر یک سفره میهمان باشیم

سراب صبح زند جوش چشمه مهتاب

مگر به خنده خورشید گلفشان باشیم

ہراس شحنه ندارد ز دست رفته، کہ ما

کفن بریده یک مرگ ناگهان باشیم

ز دست هیچ کسی کار بر نمی آید

مگر کہ منتظر صاحب الزمان باشیم

جعفر رسول زاده (آشفته)

## تشنه جانان

آنکه در سایه مهر تو امارت دارد

چه غم از گرمی بازار قیامت دارد

نکشد منت خورشید فلک را هرگز

هر که در پرتو مهر تو اقامت دارد

ذکر قد قامت از آن بر لبم آید به نماز

که اشارت به تو و آن قد و قامت دارد

روشن از نور نبوت نه همین چهره توست

نازنین شانه تو مهر امامت دارد

محشر حسن و ملاححت رخ نورانی توست

جلوه قامت تو شور قیامت دارد

تویی آن یار سفر کرده که حافظ می گفت

هر کجا هست خدایش به سلامت دارد

آنکه با یاد تو پیوست نمیرد هرگز

دل که بی یاد تو زنده است ملامت دارد

چه حکایت کند از سوز دلم اشک روان

چشم از گریه نیاسوده علامت دارد

گر «شفق» تشنه جانان شده عیبش نکنید

قطره‌ای چشم به دریای کرامت دارد

محمد جواد غفور زاده (شفق)

## اشک شبانه

خاموش مانده‌ام اما ترانه می‌سازم

ترانه‌های تو را عاشقانه می‌سازم

بر آرز پرده غیبت ببین ز هجر رخت

چگونه با غم و رنج زمانه می‌سازم

در این زمانه که کس را به کس امیدی نیست

به لطف ذات خدای یگانه می‌سازم

به میزبان غمت سر بزن که من عمری

بر این امیدم و با این بهانه می‌سازم

به ملک دیده که با سیل اشک گشته خراب

به عشق آنکه نهی پای خانه می‌سازم

به شوق آنکه فرود آئی ای کبوتر عشق

به روی بام دلم آشیانه می‌سازم

ندیده روی تو در عالم خیال ای دوست

نشانه‌های تو را بی نشانه می‌سازم

گدای گوی تو هارونیم که نامم را

به نوکری درت جاودانه می‌سازم

کیومرث عباسی قصری

## بیمار عشق

در عشق تو از عشق گرفتارترم من  
وز نرگس بیمار تو بیمارترم من  
در هجر تو ای لاله گم گشته زهرا  
از ابر گهر بار گهر بارترم من  
جز عشق تو از هرچه که دل خواست بریدم  
کز سرو در این راه سبکبارترم من  
جان قابل آن نیست که سازم به فدایت  
از جان و سر خویش بدهکارترم من  
از کوی تو با سنگ زدن پای نگیرم  
کز قلب سرای تو وفادارترم من  
یک بار به من کن نظری ای گل زهرا  
هر چند که از خار رخت خارترم من  
آنگونه گرفتار کهنه توام ای دوست  
کز مرغ گرفتار گرفتارترم من



بر طالع خود گریه کنم یا که بخندم

کز بخت نگون گشته نگونسارترم من

چون خار به راه تو فتادم که گذاری

پا بر سر چشمم که سزاوارترم من

هارونیم و شعله نهفته است به شعرم

چون از جگر لاله شرر بارترم من

حسن هارونی

## ولادت امام زمان (عج)

خیز تا بار ببندیم و نظر بگشائیم

بر رخ شب زدگان راه سحر بگشائیم

ببند از پای دل سوخته پر بگشائیم

زین قفس بر چمن سامره در بگشائیم

کامشب آن منطقه سرشار صفای فرج است

نغمه مرغ سحر نیز دعای فرج است

کاروانی ز اسیران رم آید از راه

گوی با قافله سالار که هان باش آگاه

آنکه دارد به خریداری مردم اکراه

نه کنیز است بود کنز در وجه اله

شمع تا بندهای از دوده شمعون صفاست

همسر عسکری و حامله نور خداست

روم و ایران دو ابرقدرت آن روز زمان

کرده تقدیم به اسلام دو ناموس گران

دختری صالحه و طاهره، فرزند کیان  
 مادری عالمه و فاضله بانوی جهان  
 زان یکی حضرت سجاد هویدا آمد  
 از یکی مهدی موعود بدنیا آمد  
 امشب از آیینه‌ها نور خدا می‌خیزد  
 از زمین تا به فلک لطف و صفا می‌خیزد  
 بوی عطر گل نرگس همه جامی‌خیزد  
 بانگ تکبیر ز طفلی به فضا می‌خیزد  
 این نه عیسا است ولی معجز عیسا دارد  
 کودک و سجده و تسبیح تماشا دارد  
 از همان لحظه میلاد درخشیدن داشت  
 وز نخستین قدمش نغمه کوچیدن داشت  
 پدرش خوانده و بوسید که بوسیدن داشت  
 از پی عطسه دعا کردن او دیدن داشت  
 کی خدا وعده خود را به سرانجام رسان  
 زودتر غیبت من را تو به اتمام رسان  
 اولیاز آمدنش حمد دمادم گفتند  
 انبیا تهنیتش در بر خاتم گفتند

خیر مقدم ز قدومش همه عالم گفتند

لاله‌ها صف به هم آورده و با هم گفتند

مطلع حجت معبود مبارک باشد

جلوه مهدی موعود مبارک باشد

او امامی است که هر شیعه نشانش گیرد

او سوار است که جبریل عنانش گیرد

پرده روزی که ز سیمای جوانش گیرد

نصرت رعب الهی به میانش گیرد

نطق او در دل کفار اثر خواهد کرد

رعب او کار چو شمشیر دو سر خواهد کرد

او امامی که در دامن پرمهر امام

می‌دهد پاسخ بس نامه سر بسته تمام

مهر نگرفته ز اموال بگوید به غلام

که حلال است کدامین و کدام است حرام

از سحاب کرمش مزرع دین سبز شود

چوب خشک از بنشانند به زمین سبز شود

می‌درخشد چو صدف گوهر دندانهایش

هست در هاله‌ای از نور رخ زیبایش

آفتابی است که بی سایه بود بالایش  
 در رسولان و امامان نبود همتایش  
 صورت نقره‌ای و موی طلایی دارد  
 آیت و رایت ایام رهایی دارد  
 سرمه بر دیده چنان نرگس شهلا دارد  
 خال جذاب بر آن چهره زیبا دارد  
 تیغ چون شعله و بازوی توانا دارد  
 از رسولان اولوالعزم نشانها دارد  
 گرچه پیر است به سیمای جوان می‌آید  
 خود خدا داند و بس، او چه زمان می‌آید  
 در رخ نور امامت علنی خواهد بود  
 در کفش پرچم بدعت‌شکنی خواهد بود  
 نهضت او چو قیامت شدنی خواهد بود  
 آخر آن مصلح کل آمدنی خواهد بود  
 تانناید، نرود ظلم و ستم از دوران  
 تانناید، نرسد عمر جهان را پایان  
 در ره او که امید شب و روز بشر است  
 شصت قرن است و یا بیش بشر منتظر است

هر که را آرزوی دیدن او بیشتر است

بیشتر در دل او نور یقین جلوه گر است

آخر آن قائمه عدل جهان می آید

حاصل بعثت پیغامبران می آید

آخر آن رهبر دلسوز بشر می آید

تا دهد خاتمه بر فتنه و شر می آید

ناجی شرع ز گرداب خطر می آید

صبر کن صبر که هنگام ظفر می آید

می رسد آنکه جهان را ز غم آزاد کند

عدل را در همه جا با همه فریاد کند

ای عوالم همه را بهره ز جودت مولا

شب قدر است مقدر به درودت مولا

چه دل انگیز بود عطر و جودت مولا

خیزد آیات ربوبی ز سجودت مولا

در کتابش به مدیح تو گهر سفته خدا

تو بحقی و حق از توست چنین گفته خدا

زان سحرگه که رخ از پرده نمایان کردی

وز جهان ظلمت غم برده صفا آوردی

یازده قرن برآمد که بیابان گردی  
 بر دلت مانده ز هر جامه داغ و دردی  
 رفتی و شیعه در اندیشه که آیا چه کنیم؟  
 بی حضور تو در این غیبت کبرا چه کنیم؟  
 آفتابا تو چرا گرد سها می گردی  
 عالم از توست غریبانه چرا می گردی  
 عاشقان تو جدا و تو جدا می گردی  
 ما به قربان تو گردیم کجا می گردی  
 ای که از دیده ما روی مهت در پرده است  
 گنه ماست چنین پرده نشینت کرده است  
 کی شود تا که برآید علم و شمشیرت  
 کی شود تا که برآید ز حرم تکبیرت  
 کی شود تا که خاک شود تسخیرت  
 کی شود تا همه جا پر شود از تصویرت  
 خانه‌ای کش نبود روزنه سوی خورشید  
 باید از صورت خورشید صفایش بخشید  
 تو وفا کردی و ما رسم وفا نشناسیم  
 تو ولی نعمت ما هستی و ما نشناسیم

زین تغافل که ببینیم و تو را نشناسیم

باید از خویش بپرسیم چرا نشناسیم

وای بر من که دلم محرم اسرار تو نیست

چشم هر سو نگران قابل دیدار تو نیست

خود تو گفتی که خدا هست نگهبان ما را

حکمت بالغه‌اش ساخته پنهان ما را

وحشتی نیست ز انکار حسودان ما را

هست بر نهضت بی سابقه پیمان ما را

شیعیان منکر من را همه انکار کنید

در دعا بهر فرج کوشش بسیار کنید

همه لطف است مقرر شده از داور ما

غیبت اول ما تا فرج آخر ما

می‌رسد نامه اعمال شما در بر ما

وز گناهان شما رنجه شود خاطر ما

به خدایی که مرا داده ولی‌اللهی

نکنم هیچ در احوال شما کوتاهی



هم چو خورشید به دنیای شما تابانم  
 لطف پیداست مرا با همه، گر پنهانم  
 کار پنهانی و پیدای شما می دانم  
 من که بر درد فراوان شما درمانم  
 نک شما نیز به درد دل من گوش کنید  
 یار خود را نسزد اینکه فراموش کنید  
 شامل شیعه بود رحمت بی منت ما  
 وز گناهان شما در بدری قسمت ما  
 همه لطف است و کرم خلقت ما غیبت ما  
 جز خدا نیست کسی باخبر از نهضت ما  
 که بود نهضت ما گوهر کنز مکنون  
 وقت معلوم ندارد، کذب الؤقاتون  
 شیعیان، حافظ خون شهدا کیست؟ منم  
 بر جهان واسطه فیض خدا کیست؟ منم  
 روح جمعیت و از جمع خدا کیست؟ منم  
 مهربانتر ز شما، بهر شما کیست؟ منم  
 آن غریبم که جهان از من و تنهایم من  
 لاله وادی خضرا، گل رضوانم من

وای آن شیعه که بر گفته ما عامل نیست

بهر دینش که چو آن، دین دگر کامل نیست

ارزشی قدر یکی بال مگس قائل نیست

زین چنین شیعه مرا جز غم دل حاصل نیست

شیعه بایست مرا حجت داور داند

نه ز حدی که خدا گفته فراتر داند

قرنها رفت که من شام و سحر می‌گیریم

می‌خورم خون دل و خون جگر می‌گیریم

بر تبه‌کاری ابناء بشر می‌گیریم

از غم مادر و اجداد و پدر می‌گیریم

زانچه آید به سر شیعه خبر دارم من

وز غم هر یکشان دیده تر دارم من

ای که امروز تو را روح دعا می‌دانیم

رهبر و دادرس شیعه تو را می‌دانیم

ما تو را شاهد و ناظر همه جا می دانیم

رحمت واسعه ذات خدا می دانیم

چون موید غم عشقت به دل و جان بخریم

آنچه فرمان تو باشد همه فرمان ببریم

حاج سید رضا مؤید خراسانی

# سرودها

## رایحه بهار

عاشق مسبتلا بیا

آمده یار ما بیا

نرگس باغ فاطمه دسته گل خدا شده

رایحه بهار او بشارت صبا شده

به شادی ولادتش حاجت ما روا شده

به جشن آنکه می دهد به جان و دل صفا بیا

عاشق مسبتلا بیا

آمده یار ما بیا

شمیم باغ نرگس است که می وزد ز هر طرف

فلک ندیده اینچنین شکوه و شادی و شعف

خوشا کسی که با طرب گرفته دامنش به کف

به شور و حال قدسیان ملک کند نوا بیا

عاشق مسبتلا بیا

آمده یار ما بیا

شب ستم سر آمده سحر دمیده عاشقان  
 چه طلعت مبارکی گشوده دیده عاشقان  
 خدا ز آب و رنگ گل چه آفریده عاشقان  
 بدیدن جمال آن و دیعه خدا بیا

عاشق مبتلا بیا

آمده یار ما بیا

بیا که مهدی آمده امام قائم آمده  
 ظهور جلوه خدا به صد علائم آمده  
 به سال نور و ماه عشق به لطف دائم آمده  
 ظهور روشن فرج نموده بر ملا بیا

جعفر رسول زاده (آشفته)

## سنگ صبور

سرراحت نشسته این دل ای یار نازنینم

گل نرگس اشاره‌ای کن شاید رؤیت ببینم

میلاذ تو ای شاخه طوبی مبارک

عید فرج بر عاشق شیدا مبارک

یا بن الحسن خوش آمدی

امید من خوش آمدی

شهریار کشور هستی دل حلقه رکابت

امشب از مستی برنخیزد هر کس شود خرابت

ای بهترین خلق خدا ای آیت نور

از پرده بیرون آمدی ای سر مستور

یا بن الحسن خوش آمدی

امید من خوش آمدی

ایا صالح فدای نامت چه نام دلبربایی

آسمانها شده چراغان که تو زره می آیی

خوش آمدی ای جان شیرین محمد

ای وعده جاوید آئین محمد

یابن الحسن خوش آمدی

امید من خوش آمدی

انتظار تو کشته ما را ای همدم غم ما

عالمی در فراق و حسرت غم تو عالم ما

سنگ صبور شیعه یارانت غریبانند

در انتظارت ناله ها امن یجینند

یابن الحسن خوش آمدی

امید من خوش آمدی

عشق زهرا و آل زهرا گمگشته ولایت

حال ما را ببین که داریم این شرح بی نهایت



از دوریت اشک مـحـبـانـت بـرـیزد

دشمن ز هر سو خون یارانت بریزد

یا بن الحسن خوش آمدی

امید من خوش آمدی

جعفر رسول زاده (آشفته)

## دسته گل بهشت

کوچه به کوچه انتظار مژده دهد به بوی او

در همه جا به صد زبان پر شده گفتگوی او

شکر خدا که دادند مژده وصالش

امشب تمام دلهاست عاشق جمالش

مهدی آل زهرا

قدمت مبارک

گریه به گریه اشک شوق شسته ره نگار ما

مژده دهد که آمده یار جهان پناه ما

دسته گل بهشت است در کنار نرگس

صفا دهد به هستی گل‌عذار نرگس

مهدی آل زهرا

قدمت مبارک

خسته دلان منتظر رو سوی سامرا کنند

بهر درود و تهنیت جان به رهش فدا کنند

امشب چه شور و حالی است در دل خلائق

امشب فرشتگانند بیقرار و عاشق

مهدی آل زهرا

قدمت مبارک

یوسف آل فاطمه عزیز مصر جان شده

ندای یابن العسکری سرود قدسیان شده

عیسی کند سلامش به ترانه نور

موسی کند نثارش گل وادی طور

مهدی آل زهرا

قدمت مبارک

ختم امامت آمده روح هدایت و سنن

آمده تا دهد بباد بساط فتنه و فتن

ولئی امر و ایمان اباصالح آمد

منتقم شهیدان اباصالح آمد

مهدی آل زهرا

قدمت مبارک

جعفر رسول زاده (آشفته)

## نغمه عشق

ای سپرده عشق ای اشک انتظارم

آبی بزن بر این راه گویا رسیده یارم

ای جان من آقا                      جانان من آقا

یا بن الحسن آقا

امشب تمام ذرات با هر ترانه گویند

گه عارفانه گویند گه عاشقانه گویند

ریحانه نرگس                      دردانه نرگس

یا بن الحسن آقا

امشب به محفل انس هر گوشه سامرایی است

برای عقده دل اشک گره گشایی است

هر کس به هر مطلب                      این نغمه اش بر لب

یا بن الحسن آقا

آن رهبر جهانی آید به فرّ و اعجاز

تا دولت کریمه گردد بنامش آغاز

یاران او قابل در خدمتش یکدل

یا بن الحسن آقا

داود نغمه عشق خواند بنام مهدی

نجوا کند سلیمان عرض سلام مهدی

گل بر لب آدم از او زند چون دم

یا بن الحسن آقا

نرگس عروس زهرا بانوی آسمانی

داده خدا به عشقش این هدیه ارمغانی

از عالم بالا آید به گوش آوا

یا بن الحسن آقا

جعفر رسول زاده (آشفته)

## دعای عاشقان

ای خبر سلامت همه هست و بودم      مژدهٔ آشناییات غزل و سرودم

غبارم و به راهت افتاده‌ام

بیا ببین که بی تو جان داده‌ام

ای محبوب دلها با شوق و تمنا      گل کرده جنونم دارم شور و غوغا

مولا یابن زهرا

ستاره روشن دلم به سحر رسیده      درخت آرزوی من به ثمر رسیده

گل بهار هاشمی آمدی

به باغ سبز فاطمی آمدی

ای عشقت صبوری ای لطف حضوری      مولا یابن زهرا ما را کشته دوری

مولا یابن زهرا

مصحف سبز فاطمه به طلوع نورت      آیه به آیه می دهد خبر ظهورت

مدینه تشنهٔ ولادت تو

دعای عاشقان اجابت تو

لطفت بیکرانه، کویت بی نشانه      نامت را فرشته، خواند عاشقانه

مولا یابن زهرا

جعفر رسول زاده (آشفته)

## عشق دلها

گل زهرا دلم دیوانه تو جان چه باشد که باشد خانه تو  
اشکم برایت، چشمم به پایت  
با سوز دل می زنم، مولا صدایت  
عشق دلها امید دیدن تو عهد گلها همه خندیدن تو  
آن روی زیبا، دارد تماشا  
خون شد دل ما، نقاب از چهره بگشا  
یاس نرگس شقایقها شهیدند عاشقان ناز تو با جانان خریدند  
مولای تنها گمگشته ما  
خورشید پنهان شده در کوه و صحرا  
ابا صالح ببین شیعه غریب است خنده و گریه ها امن یجیب است  
غرق گناهیم، ما بی پناهیم  
هستی نباشد که ما جز تو نخواهیم  
پسر فاطمه بیاد مادر چشم دریای ات بهار کوثر  
آن ناله و آه، آن عمر کوتاه  
گلخانه اشک تو، یا حجة الله

جعفر رسول زاده (آشفته)

## چشم جمعه

گریم چون ابر بهاران      سوزم چون سینه یاران  
بسه امید کز ره آیی  
چه کنم با این تنهایی  
غم فراق تا کی      نمانده طاق تا کی  
نسامت آید به زبانم      اما چه کند دل و جانم  
هر چه عشقت خوشحالم کرد  
حب دنیا اغفالم کرد  
چه خود پرستم مولا      دلت شکستم مولا  
چشمم هر جمعه به راحت      این آه خسته گواهد  
ندبه هایم غربت دارد  
گل اشکم حسرت دارد  
یابن یاسین و طآها      یابن العلی الاعلی  
یاری غیر از تو نداریم      سر در پایش بگذاریم  
با ظهورت یابن الزهرا  
دیده روشن گردد مولا  
پناه شیعه مهدی      زحق و دیعه مهدی

جعفر رسول زاده (آشفته)



## تبار تبارک

ای رواج سگه دلہای عاشق یاد تو

سورۃ قدر خدا ارجوزۃ میلاد تو

ای همه دلہا گرفتارت

صبح صادق شام دیدارت

یا اباصالح اباصالح

ای گل نرگس چمن بوی بہارت می دهد

سبزہ در گلشن خبر از روزگارت می دهد

رشتہ دلہا بہ دست تو

ہستی عالم زہست تو

یا اباصالح اباصالح

بر قدمت سگہ زر می فشاند آسمان

گل بگوید گل ببوید گل بخواند آسمان

یوسف زہرا صفا داری

حسن آل مصطفی داری

یا اباصالح اباصالح

هاشمی خو فاطمی دل حیدری آئین تویی

ای تبارت از تبارک جلوۀ یاسین تویی

ای لبّت سرچشمه کـوثر

عشق زهرا جان پیغمبر

یا اباصالح اباصالح

ای عدالت را تجسم ای فضلت را دوام

سرّ جاء الحق دهد از دولت عشقت پیام

تـو امام تیغ و تقوایی

تـو ولی امر دل‌های

اباصالح اباصالح

جعفر رسول زاده (آشفته)

## طاووس بهشت

در هوای عشقت جانا جان صفا کند

نام دلربایت روشن بزم ما کند

دل و جان منتظرانت گشته منور خوش آمدی

اباصالح یوسف زهرا مهدی کوثر خوش آمدی

سامرا بهشت و حوران در ترانه ات

صف به صف ملائک ریزند گل به خانه ات

گل نرگس خنده بزن بر دامن مادر خوش آمدی

اباصالح یوسف زهرا مهدی کوثر خوش آمدی

شده فدایی تو جان بیقرار ما

لذت بهشتی دارد انتظار ما

دل و دیده خسته به راهت مانده بر این در خوش آمدی

اباصالح یوسف زهرا مهدی کوثر خوش آمدی

صاحب الزمانی مولا ای روح و جان ما

انتظار رویت باشد امتحان ما

تو بیا باده عشقت مانده به ساغر خوش آمدی  
 اباصالح یوسف زهرا مهدی کوثر خوش آمدی  
 ای ولادت تو عید عشق صالحان

صـولت ولایت از تو می آورد نشیان  
 تو ولی امر و امامی وارث حیدر خوش آمدی  
 اباصالح یوسف زهرا مهدی کوثر خوش آمدی

جعفر رسول زاده (آشفته)

## روح اجابت

گل برده به کنعان خبر آمدنت را ای یوسف زهرا

یعقوب دل از پیرهن عشق تو بینا ای یوسف زهرا

ابصالح مدد ابصالح

ای ماه بیا کلبهٔ تار ضعفا بین ای یوسف زهرا

ای روح اجابت دل بیتاب دعا بین ای یوسف زهرا

ابصالح مدد ابصالح

ای زمزمهٔ نام تو آرامش یاران ای یوسف زهرا

یک لحظه تماشای تو روز خوش یاران ای یوسف زهرا

ابصالح مدد ابصالح

ای خسته چه دارد که کند از تو تمنا ای یوسف زهرا

با هجر تو خون در جگر لاله صحرا ای یوسف زهرا

ابصالح مدد ابصالح

جعفر رسول زاده (آشفته)

## کشتی طوفانزده

این شب میلاد تو یا صبح تمنای ماست  
این نفس مرغ سحر یا خبر آشناست  
این اثر ناله ما یا همه لطف شماست  
مژده وصل تو دهد پیک نسیم صبا  
ای گل نرگس گل نرگس گل نرگس بیا  
عطر مدینه رسد از سامره با یاد تو  
خننده به لب بیت و حرم شادی میلاد تو  
این همه خیر و برکت در تو و ایجاد تو  
ای گل باغ علی و جان رسول خدا  
ای گل نرگس گل نرگس گل نرگس بیا  
ای پسر فاطمه طاووس بهشت برین  
نام تو امید همه مردم روی زمین  
گریه شوق و دل هجرانزده ما ببین  
عید تو شد محفل ما تو ندارد صفا  
ای گل نرگس گل نرگس گل نرگس بیا

جان عطش خورده به صحرای بلامانده است  
نوح تویی کشتی طوفان زده وامانده است  
عشق تویی این دل سرگشته کجا مانده است  
تا به اجابت برسد حسرت دست دعا  
ای گل نرگس گل نرگس گل نرگس بیا

جعفر رسول زاده (آشفته)

## اباصالح

شوق انتظارت برجانم نشسته      می‌گیرم سراغت از قلب خسته  
به خانها م سر نزدی یا اباصالح      دل خوش نیامدی یا اباصالح  
دسته گل محمدی یا اباصالح

باور کن ندارم غیر تو پناهی      کی روی تو بینم آه از رو سیاهی  
جان به لب رسیدهام یا اباصالح      همدم اشک دیدهام یا اباصالح  
منکه غمت خریدهام یا اباصالح

ای درد و دوایم ای شوق و شفایم      از من رو مگردان آخر آشنایم  
یاد تو در ترانهام یا اباصالح      زمزمه شبانهام یا اباصالح  
تویی تو یی بهانهام یا اباصالح

این چشم ندارد قدر دیدن تو      این شام سیاه و چشم روشن تو  
بهانه ترا کنم یا اباصالح      ترا ترا صدا کنم یا اباصالح  
به عشق تو دعا کنم یا اباصالح

جعفر رسول زاده (آشفته)



## سرود آغاز امامت زمان

آغاز امامت بر مولا مبارک

عشق صاحب الامر بر دلها مبارک

سلام ما به حضرتش مهدی یا

مهدی کودکی و ولایتش مهدی یا مهدی

به دولت و حکومتش مهدی یا مهدی

یا ابن الحسن یا ابن الحسن

موعود الهی در عصر و زمانش

خدا کرده حفظ از دست دشمنانش

در غیبت صاحب ما، مهدی یا مهدی

امید روز و شب ما مهدی یا مهدی

نامش بر لب ما مهدی یا مهدی

یا ابن الحسن یا ابن الحسن

از نسل غدیر است آخرین و دیعه

خورشید وجود است که دارد طلوعه

داده خدا بدست او مهدی یا مهدی

جهان و هر چه هست او مهدی یا مهدی

بجان حق پرست او مهدی یا مهدی

یا ابن الحسن یا ابن الحسن

ای دل گسخته سخت است بر ما

انتظارش هر روز ولایت می باشد بهارش یاران

او دلواپسند مهدی یا مهدی

با عاشقان هم نفسند مهدی یا مهدی

به محضر او می رسند مهدی یا مهدی

یا ابن الحسن یا ابن الحسن

جعفر رسول زاده (آشفته)

## سرود التجا

مجنون عشقت سامان ندارد

درد محبت درمان ندارد

ز چشم می چکد اشک تمنا

بسه عشق مقدم یار دل آرا

خدایا عاشقان را مهلتی ده

که کرده دوری اش جان بر لب ما

دلها اسیر زلف سیاهش

چشم نشسته بر خاک راهش

بیا بباد صبا در محفل ما

رسان عطری ز کویش برگل ما

یقین دارم فراموشم نکرده

که یادش زنده مانده در دل ما

مستی بریزد از باده او

خمخانه وحی دلداه ما

گل نرگس چمن را باصفا کن

به گلشن می‌رسی ما را صدا کن

عزیز فاطمه دورت بگردم

بسیا در مقدمت ما را فدا کن

مولا سراغت از کی بگیرم

ترسم به حسرت آخر بمیرم

عزیز بی‌نشان جانان عالم

گدائیم و تو بی سلطان عالم

بیا نسل ستم از ریشه بردار

که بر هم می‌زند سامان عالم

جعفر رسول‌زاده (آشفته)

## سرود انتظار

صل علیک یا منتظر یا منتهی الاثنی عشر

گرفته دامن صبا گل و بنفشه

در چمن شکفته خنده نسیم به طره

نگار من رسیده کاروان ناز به وادی

صفای دل به جلوه دلبری کند عزیز آشنای

چه عاشقانه می رسد ز وصل یار ما خبر

امام من که می رسد بمصطفی شرافتش

به اشک بی امان دهم بشارت ولادتش

گاهی به جمکران برم نسیم کاروان او

گاهی ز سهله آورم فروغ بی نشان او

غبار سامرای او شود شفای چشم تر

گل بهشت عسکری فدای مقدمت شوم

دمی اگر نظر کنی گدای آن دمت شوم

تو یاس عشق نرگسی به رنگ و بوی اهل بیت

چراغ روشن فرج تو آرزوی اهل بیت

بسه شام انتظار ما      تویی که می‌رسی سحر

بیا که قفل غصه‌ها زکار ما تو وا کنی

سیصد و سیزده نفر زاهل دل صدا کنی

بیا که خط عشق را کنی به لوح دل تو حک

بیا پر از مدینه کن غدیر و مکه و فدک

زدوری تو شیعه را      نمانده طاقتی دگر

جعفر رسول زاده (آشفته)

## سرود انتظار

تویی که اسم اعظمی بیا اباصالح

تو نازنین عالمی بیا اباصالح

کشته ما را

عشقت مولا

یا بن زهرا

به صد زبان گوید

هر سر مو وصف تو را

کی می آیی

جان مایی

یا بن الزهرا

صفای این چمن بیا که غنچه دلتنگ است

ترانه خوان مرغ سحر به شور و آهنگ است

دلخواه من

ای ماه من

یا بن الزهرا

این همه دلشکستگان بر تو نظر دارند

تمام خوبان خدا از تو خبر دارند

گر چه بدم      من      ردم

دانشنامه شعر

یا بن الزهرا

خورشید آسمان بیا شبهای ما تار است

رویت تماشا می کند چشمی که بیدار است

وجود ما      موعود ما

یا بن الزهرا

جعفر رسول زاده (آشفته)



## سرود انتظار

ای شب هجران رسیده      ماه تابانم دمیده  
این سحر دریای نوراست      میزند خنده سپیده

آمده یار آمده یار آمده یار آمده

ماه شعبان ولایت      سال ایمان ولایت  
بوی جاءالحق گرفته      بزم یاران ولایت

چشم دل را شستشو کن وقت دیدار آمده

ای ملیکا ای مطهر      نرگس محبوب کوثر  
عشقی آوردی که هستی      عاشقی را گیرد از سر

از حجاب عصمت خورشید اسرار آمده

کوچه‌ها شهر بهارند      عاشقان چشم انتظارند  
بیش از این آل محمد      طاقت دوری ندارند

مژده می‌آید که دلها خریدار آمده

ای دعای نیمه شبها      نام شیرینت به لبها  
با ظهورش جانمان ده      ای سبب ساز سببها  
دل بگوید آنکه روزی رفته اینبار آمده

جعفر رسول زاده (آشفته)

## سرود ولادت

مژده دیدار آمده \* عطر گل یار آمده  
با همه دل‌تنگی ای دل محرم اسرار آمده

گل نرگس به هوایت همه گلها پرستاره

تو بیا تا دل ما را ببری با یک اشاره

خانه به دوش هجرانم بر سر راهش می مانم  
باغ صبوری گل کرده غنچه برآرد بستانم  
نرگس حسنش زهرایی دل به حضورش شیدایی  
یوسف زهرا می آید سامره گردد بطحایی

همه عشق است همه نور است هر جا نشانه اوست

دل خسته به امید است اشکم بهانه اوست

عطر ظهور دلخواهش حلقه چشمم درگاهش  
آینه در جان می بندم لاله بچینم در راهش  
گر نفسی از جان ماند یا شبی از هجران ماند

سبزه به پیکر گل پوشد      لاله به داغستان ماند

دل خسته بنوازد دست خدایی او

دم تیغش بنشینم گرد فدایی او

پای رکابش صف در صف      سیصدوسیزده جان برکف

سوره فتوح می خوانند      آیه به آیه از مصحف

قاصد گلها مستانه      خنده زند چون پیمانه

خلوتیان در پیمانش      حلقه به گوش و رندانه

شب هجران به سر آید به نگاهی انشاءالله

به شکوه سحر آید رخ ماهی انشاءالله

جعفر رسول زاده (آشفته)

## سرود ولادت

خزان رسیده‌ها کجان بهار نرگس اومده

غیبت کشیده‌ها بیاین انیس و مونس اومده

ستاره بسته آسمون بدیدن مهدی

چشم فلک منتظر رسیدن مهدی

گرفته کوجه‌ها همه عطر محمدی

گلها به نرگس می‌رسن با یه بغل خوش آمدی

صبح صفا سامره لطف خدا داره

حکیمه خواهر امام بلب دعا داره

طاووس جلوه بهشت بقیةالله اومده

عشق و ولایت اومده گل اومده ماه اومده

فرشته‌ها صف کشیدن تا شهر سامرا

با صد هزار تا صلوات با ذکر یا مولا

خدا برای مؤمنون یه هدیه زیبا داره

آیه جءالحق او یه آسمون معنی داره

این پسر فاطمه و صحیفه دینه

این ذوالفقار حیدره لطیفه دینه

یا بن الحسن یوسف ما دلها پریشونه

بی تو برای شیعه‌ها دنیا شبیه زندونه

روز فرج کی می‌رسه مولا اباصالح

چشما بره سفید شده بیا اباصالح

جعفر رسول‌زاده (آشفته)

## «یا حسین تو»

مهر بزن به سینه‌ام که من نشانه‌ات شوم  
ببند بینه به پای من غلام خانه‌ات شوم  
فدای آن زمزمه و ذکر شبانه‌ات شوم  
ز یک نگاه آشنا چه می‌کنی بجان من  
یا ابن الحسن، یا ابن الحسن  
خوب تمام خوب‌ها عشق تو عادت‌م شده  
شبی که از تو دم زدم صبح سعادت‌م شده  
همینکه از تو غافل‌م مایه خجلتم شده  
دعا به شیعه می‌کنی فدای آن لب و دهن  
یا ابن الحسن، یا ابن الحسن  
بیا که کعبه می‌کشد ناز شهادتین تو  
به شوق خلوتی که هست آینه دو عین تو

خوشا به عشق کربلا گفتم یا حسین تو

به انتقام خون آن شهید سر جدا ز تن

یا ابن الحسن، یا ابن الحسن

به صبح جمعه‌ها و این شور و نوا و زمزمه

به قرص روی ماه تو که بوده حسرت همه

به روضه‌ای که خوانده کنار قبر فاطمه

ز لطف خود اشاره کن گوشه چشم خود بمن

یا ابن الحسن، یا ابن الحسن

جعفر رسول زاده (آشفته)



## آب حیات

در رهگذارم گویی که یارم می آید از راه

پسایش ببوسم از دل بگویم الحمدالله

آنکس که همیشه دارمش دوست

صد قافله دل به همراه اوست

جانان منی، جان منی، یا اباصالح

ای عشق و رحمت طاووس جنت، ای بهتر از جان

جز تو ندارند این عاشقان بی سر و سامان

این کوجه به کوجه آشنایی

داده خبرم که تو می آیی

جانان منی، جان منی، یا اباصالح

روزی بیایی با صوت قرآن، با بانگ تکبیر

با دست اعجاز، با آیه آب، با عشق و شمشیر

یک روز تو می‌رسی دوباره

خورشید پیاده، تو سواره

جانان منی، جان منی، یا اباصالح

جعفر رسولزاده (آشفته)

## پاره‌های دل

دلَم را خـوَنهٔ عشق تو کردم

شده مـهمون سینه آه سردم

به کعبه تکیه کن ای کعبهٔ عشق

که در حج وفا دورت بگردم

دلَم خـوَنه، دلَم خـوَنه، دلَم خـون

پـریشونم، پـریشونم، پـریشون

بیا ای آفتاب من که بی تو

شده هر روز من شام غریبون

فراق روی ماهت سهم من شد

بسیاد تو دلَم بیت الحزن شد

گل صد برگ زهرا بی تو هر شب

نوا ی نای من یابن الحسن شد

بیا که کاسه صبرم سر او مد

ز بس گلهای سرخ پر پر او مد

خدایا کی شود یک صبح جمعه

ببینم ماه من از در، در او مد

محمود شریفی «کمیل»

## «فهرست منشورات»

- ۱- خروج و سقوط سخن (چاپ دوم) . . . . . (احسان زاهری، ۹۶ ص، رقمی، ۲۰۰ ت)
- ۲- جایگاه علماء در غیبت کبری (چاپ دوم) . . . . . (احسان زاهری، ۹۶ ص، رقمی، ۲۰۰ ت)
- ۳- عزت و ذلت آفرینی‌های زبان (چاپ دوم) . . . . . (احسان زاهری، ۹۶ ص، رقمی، ۲۰۰ ت)
- ۴- قرآن معجزه جاوید اسلام (چاپ دوم) . . . . . (احسان زاهری، ۱۶۰ ص، رقمی، ۲۵۰ ت)
- ۵- آزادی از منظر امام (ره) . . . . . (احسان زاهری، ۹۶ ص، رقمی، ۲۰۰ ت)
- ۶- اندیشه‌های حسینی (چاپ دوم) . . . . . (احسان زاهری، ۲۲۰ ص، رقمی، ۲۸۵ ت)
- ۷- نجوای عارفانه . . . . . احسان زاهری/امیر عباس مهندس، ۲۸ ص، رقمی، ۲۵۰ ت)
- ۸- اعتکاف نجوای عاشقانه . . . . . (احسان زاهری، ۹۶ ص، رقمی، ۲۰۰ ت)
- ۹- کدام راه، کدام بهار، کدام قله (چاپ دوم) . . . . . (امیر عباس مهندس، ۲۸ ص، رقمی، ۲۰۰ ت)
- ۱۰- برسد به دست دختر شاه پریون (چاپ دوم) . . . . . (امیر عباس مهندس، ۲۸ ص، رقمی، ۲۰۰ ت)
- ۱۱- زمزمه عاشقانه . . . . . (امیر عباس مهندس، ۹۶ ص، رقمی، ۲۰۰ ت)
- ۱۲- لمة من بلاغة الحسين . . . . . آية الله سيد مصطفى آل اعتماد
- ۱۳- ربخانه بهشت . . . . . جعفر رسول زاده (آشفته)، رضا عرب، ۲۰۸ ص، رقمی، ۲۸۰ ت)
- ۱۴- کربلا در کربلا (چاپ دوم) . . . . . جعفر رسول زاده (آشفته)، ۲۷۲ ص، رقمی، ۱۱۰۰ ت)
- ۱۵- عشق ناتمام (گزیده مخزن الابار مجلسی) . . . . . (تهیه: فریدون بلوری، ۲۵۶ صفحه، وزیری)
- ۱۶- آهنگ عزا . . . . . (جعفر رسول زاده، ۱۹۲ صفحه، رقمی، ۸۰۰ ت)
- ۱۷- چهل گل از بوستان خاندان رسالت (عظمت حسینی) . . . . . (احسان زاهری، ۶۲ صفحه، جیبی، ۲۰۰ ت)
- ۱۸- چهل گل از بوستان حسینی . . . . . (احسان زاهری، ۶۲ صفحه، جیبی، ۲۰۰ ت)
- ۱۹- چهل گل از بوستان رضوی . . . . . (احسان زاهری، ۶۲ صفحه، جیبی، ۲۰۰ ت)

## «فهرست منشورات (در دست چاپ)»

- ۲۰- مجموعه دعاها نجوای عشق . . . . . (احسان زاهری، ۲۵۶ ص، جیبی، ۳۵۰ ت)
- ۲۱- اندیشه‌های رضوی . . . . . (احسان زاهری، ۲۲۲ صفحه، رقمی، ۱۰۰ ت)
- ۲۲- چهل گل از بوستان علوی . . . . . (احسان زاهری، ۶۲ صفحه، جیبی، ۲۰۰ ت)
- ۲۳- چهل گل از بوستان نبوی . . . . . (احسان زاهری، ۶۲ صفحه، جیبی، ۲۰۰ ت)
- ۲۴- چهل گل از بوستان خاندان رسالت (خانواده) . . . . . (احسان زاهری، ۶۲ صفحه، جیبی، ۲۰۰ ت)
- ۲۵- غزلیات فیض کاشانی (جیبی و وزیری) . . . . . (جعفر رسول زاده، ۲۵۶ صفحه)
- ۲۶- تولای علی (ع) . . . . . (افشین عاطفی، جعفر رسول زاده، ۲۲۲ صفحه، رقمی، ۹۰۰ ت)
- ۲۷- جمعة سبز انتظار . . . . . (جعفر رسول زاده، ۲۰۸ صفحه، رقمی، ۸۵۰ ت)
- ۲۸- نیلوفر و مهتاب . . . . . (امیر عباس مهندس، ۹۶ صفحه، رقمی، ۲۰۰ ت)
- ۲۹- تنها تو بخوان محبوب من . . . . . (امیر عباس مهندس، ۹۶ صفحه، جیبی، ۳۵۰ ت)
- ۳۰- پریشان گویی‌های در باد . . . . . (امیر عباس مهندس، ۸۰ ص، رقمی، ۲۰۰ ت)
- ۳۱- سلام بر حضرت محبوب . . . . . (امیر عباس مهندس، ۹۶ صفحه، جیبی، ۳۵۰ ت)
- ۳۲- مثنوی مجلس افروز (جیبی و وزیری) . . . . . (فضل علی نصرآبادی کاشانی)
- ۳۳- مجموعه شعر غروب . . . . . (نورالله نوری، ۶۲ صفحه، رقمی، ۳۵۰ ت)